



مصاحبه ها، جلد 3

مصاحبه ها، ج 3، ص: 1

مصاحبه مجله حوزه

پیام‌رسانی دینی، کاری است بس دشوار و رسالتی بزرگ و سنگین.

زمزمه بیداری به گوش «جان» ها، در هنگامه‌ای که خواب سنگین، همگان را در گرداب خود فرو برده؛

جام «جان» ها را از چشمه‌های زلال حیات، لبالب ساختن در روزگاری که آدمیان، جان به لب شده و در برهوت گرفتار آمده‌اند؛

«عقل» ها را خیزاندن و رأیت آنها را برافراشتن در شبهای دیچور و آن‌گاه که جهل چتر خویش را گسترانده، و ظلمتکده هراس‌انگیزی آفریده؛

به سنگستان «دل» های سخت، بی‌رحم و قساوت گرفته، جویبار محبت را سریان دادن؛

و ...

آوردگاهی است هراس‌انگیز و کار مردانِ مرد و طلایه‌دارانِ شجاع.

رسیدن به قافِ هُدی، نیوشیدن از زلالِ حقیقت، تلاش برای به پرواز درآوردن هُمای دل مردمان به سوی سِتِیغ و فرازای قافِ هُدی، نیوشاندن یکایکِ تشنه جانان از زلالِ معرفت ناب، راهی است که کار هر رهروی نیست، ظلمتها در پیش است، چاه‌ها، خانها، درّه‌ها، پرتگاه‌ها و دستان و دستانها.

آن‌گاه که افق تا به افق، کران تا به کران را شب فراگرفته و هیچ روزنی به روشنایی نیست و نه امیدی به لب‌گشایی سپیده، برای رسیدن به چشمه خورشید، توانها، تواناییها و سازوبرگهایی لازم است که از آموزه‌های وحیانی می‌توان به دست آورد و دریافت چسان می‌توان به این میدان گام گذارد و در هر گامی، برگی از دفتر حق را بازخواند، واژه واژه، جمله جمله و سطر

سطر آن را به مزرعه «دل» ها جاری ساخت، تا شاداب و بالنده شوند و توان آن را بیابند که خود بپاخیزند و طلسم شب را بشکنند و سپیده را بگشایند و نور معرفت را به قلب خود و دیگران بتابانند.

در آن چه که فراری دارید سخن از جایگاه مقدس رسانه شیعه است. منبر و خطابه، که قداست خود را از شرع می‌گیرند و از بلندای وحی.

و سخن از این است که چسان باید این رسانه مقدس و ناب‌گستر و مدرسه نورافشان و باروی بلند عزت و سرافرازی را از گزندها در امان داشت تا بتواند، همیشه و همه‌گانه، در همه عرصه‌ها نقش‌آفرینی کند و پیام دین را به جام «جان» ها فرو بریزد و مردم را برای اصلاح خود و جامعه برانگیزاند.

استاد در این گفت‌وگو از رسالت منبری و اهل خطابه سخن می‌گوید و والایی و شکوه آن را می‌نماید و نقش هدایتی منبر و خطابه را بی‌بدیل می‌داند و از کارنامه درخشان و خطابه در روزگاران پیشین سخن می‌گوید و وضع امروز منبر و خطابه را بر نمی‌تابد و آن را عالمانه و همه‌سویه به بوته نقد می‌گذارد و گلایه دارد از این که به این رسانه مهم توجه نمی‌شود و حوزه‌های علمیه و مدیریت حوزه‌ها و زعما و علمای بزرگ، برای اصلاح و به دور داشتن آن از آفتها و گزندها، بویژه خرافه‌ها، سخنان سست و سخیف و اختلاف افکنیها، کاری درخور انجام نمی‌دهد و به شایستگی، جایگاه آن را پاس نمی‌دارند.

«حوزه» حوزه: بسم الله الرحمن الرحيم. خطابه، هنر است و هنر می‌تواند به کمک فکر و عقیده درآید و یا به ویران‌گری آن کمر بیند.

چه باید کرد که این فن و هنر، که از اوان طلوع اسلام، پیوند ژرف با اسلام داشته است، امروزه نیز آن پیوند دقیق و همه‌جانبه حفظ بشود و بپاید و روز به روز بر شکوه و ژرفایی آن افزوده شود.

استاد: بسم الله الرحمن الرحيم. خطابه، ریشه در قرآن دارد.

همان‌گونه که سایر علوم معنوی و مادی، از آیات قرآن استفاده می‌شود، خطابه هم از آیات قرآن استفاده می‌شود 1. خطابه، در انبیای خدا بوده است. آنان که برای هدایت مردم، در جوامعی مبعوث می‌شدند، به قول اهل منطق، اهل خطابه 2 و به قول خودمان اهل تبلیغ رسالات الهی بوده‌اند.

آن بزرگواران، پیامهای الهی را، با زبان، با پشتوانه معرفت، عقل، ایمان و نَفَسِ پاك خود، به مردم می‌رسانده‌اند.

مصاحبه ها، ج 3، ص: 2

خطابه، با توجه به آیه شریفه:

«خلق الانسان. علمه البيان.» 3

انسان را آفرید و به او بیان آموخت.

در دیگر انسانها هم بوده و هست. همان گونه که در سؤال مطرح شد، خطابه هنر است و این هنر زبانی و بیانی، همیشه و در طول تاریخ در بین ملتها و در همه کشورها - بی استثنا - یا جنبه سازندگی داشته و یا تخریب گری. جنبه سازندگی آن، در درجه اول، مربوط به انبیاء بوده که پروردگار عالم، خطابه را در آنان، با تکیه بر علم و معرفت شان برای پختن عقل مردم قرار داده که دنیای عقل مردم از تاریکی جهل دور بشود و يك دیدی به مردم بدهد که بتوانند به جای اشباح و خیالات، حقایق را ببینند، حقایقی را که با باطن می شود دید. و همین طور به خاطر این خطابه را در آنان قرار داده بود که مردم را مؤدب به آداب الهی بکنند، متخلق به اخلاق پروردگار بکنند. 4

در این زمینه، عیار خلوص شان کامل بود، جامع جامع بودند. پروردگار عالم با يك تعبیر زیبایی در قرآن از آنان یاد می کند: ناصح. 5 به معنای خیرخواه، دلسوز و دغدغه دار. 6

از آیات مربوط به نبوت، این معنی استفاده می شود که انبیاء نسبت به سعادت و خوشبختی مردم دغدغه داشته اند. تا جایی که پروردگار عالم، شماری از آنان را، برادر بدترین و فاسدترین مردم خطاب می کند:

«والی مدین اخاهم شعبياً قال یا قوم اعبدوا الله مالکم من الہ غیره...» 7

و به سوی مدین برادرشان شعبی را [فرستادم] گفت: ای قوم من! خدا را پرستید که شما را جز او معبودی نیست.

«والی عاد اخاهم هوداً قال یا قوم اعبدوا الله مالکم من الہ غیره افلا تتقون.» 8

و به سوی قوم عاد، برادرشان هود را [فرستادم]. گفت: ای قوم من! خدا را پرستید که شما را جز او معبودی نیست. آیا از زشتیها نمی پرهیزید.

این، برای خطیب، مسؤولیت بسیار مهمی است. خداوند به اینها تکلیف کرده و مسؤولیت داده که با خطابه هاشان، عقل مردم را رشد بدهند و آنان را بیدار و از جهالت دور سازند و تربیت شان کنند و مردم را به عنوان برادر خود بدانند.

روش انبیای الهی، به اهل ایمان، چه آنان که در همان زمان و روزگار انبیاء زندگی می کردند و چه کسانی که بعد از انبیاء بودند، انتقال پیدا کرد.

خطابه‌های سازنده از آن کسانی بود که توحید و معاد را از انبیاء گرفته بودند. اینان، رده پس از انبیای الهی بودند. چنانکه رسول گرامی اسلام می فرماید:

«العالم فی قومه کالنبي فی امته» 9

عالم در میان قوم‌اش، مانند پیامبری است در میان امت‌اش

علمان خطیب، در طول انبیای خدا هستند. دل‌سوز مردم بوده و با دانش و معرفت دینی که داشته‌اند، خطابه‌های آنان، همه، حافظ دین و حدود خدا و بیدارگر بوده است. خطبای الهی، مردم را در درون خودشان، علیه زشتیهای خودشان می‌شورانیده‌اند. همین، باعث توبه کسانی می‌شد که در معرض نسیم الهی این خطابه‌ها قرار می‌گرفتند. بنابراین، خطابه اگر بخواهد اثرگذار باشد، باید دنباله خطابه‌های انبیای الهی باشد. شخص خطیب باید مانند انبیا، از ایمان، عمل صالح و اخلاق پسندیده، در حدّ ظرفیت خودش، برخوردار باشد. واقعاً وقتی حرف می‌زند سوز دل‌اش در سخن و خطابه‌اش موج بزند.

آن طور که از کتابها به دست می‌آید، در 40-50 ساله عمرم از دیگران دیده‌ام و تجربه خود من هم نشان می‌دهد، هرچا که شخص خطیب، به گفته علما، حسن فاعلی و حسن فعلی داشته، خطابه‌اش، ثمره و میوه عمل، معرفت، دل‌سوزی و هوش او بوده، در مردم اثر عمیق می‌گذاشته است. به طور کلی خطابه، اهل ایمان را، دوره به دوره، در حد بالای از معرفت دینی و ارزشهای اخلاقی نگه داشته است.

عقلها را، همین خطابه‌ها بیدار کرده است. غفلتها را همین خطابه‌ها برطرف کرده است. شجاعتِ برخورد با دشمن را همین خطابه‌ها ایجاد کرده است.

رسول گرامی اسلام، وقتی که بزرگ‌ترین خطیب حکومت خود، امیر بزرگ سپاه اسلام، حضرت امیرالمؤمنین (ع) را مأموریت می‌دهد برای ابلاغ دین به یمن برود- که دو هزار کیلومتر با مدینه فاصله دارد-، هنگام عزیمت ایشان، خود رسول الله به احترام، پای پیاده تا بیرون شهر مدینه، حضرت امیر (ع) را همراهی می‌کند و در لحظه خداحافظی، آثار معنوی خطابه را برای شخص خطیب، منهای آثاری که در شنونده می‌گذارد، این‌گونه گوشزد می‌فرماید:

«... یا علی لاتقاتلنَّ احداً حتی تدعوه وایم الله لأنَّ یهدی الله علی یدیک رجلاً خیر لك مما طلعت علیه الشمس وغربت
ولك ولاؤه یا علی.» 10

ای علی، با هیچ‌یک از اهالی آن دیار، پیش از آن‌که او را به آیین الهی دعوت کنی، به قتال نپرداز.

به خدا سوگند اگر پروردگار به دست تو یک نفر را هدایت کند، برای تو از آن‌چه آفتاب بر آن طلوع و غروب می‌کند، بهتر است؛ در حالی که حکومت آن پهنه وسیع از آن تو باشد، یا علی.

در مقابل، اسلام دشمنانی داشت که آنان هم خطیب و خوش بیان بودند، ولی مایه‌شان کفر، الحاد و فسق و اباحه‌گری مطلق بود.

این‌گونه خطیبان، الان هم هستند، آینده هم خواهند بود. اینان با هنرمندی، عقل مردم را در زندان جهل به بند می‌کشیدند. مردم را از قید عقل جدا می‌کردند و آنان را برای روی‌گردانی از دین و از فرهنگ دینی تهییج می‌کردند. برای رویکرد و گرایش آنان به فرهنگ شیطانی، زمینه‌ها را آماده می‌ساختند.

از این‌گونه خطابه‌ها، پروردگار عالم یک تعبیری دارد به عنوان وسوسه و القای خیالات و آرزوهای دست‌نیافتنی که «صد عن سبیل الله» هستند.

مصاحبه‌ها، ج 3، ص: 3

افزون بر این دو گروه از خطیبان که برشمریم، گروهی دیگر از خطیبان هم وجود دارند که در چهره اسلامی و ایمانی ظاهر می‌شوند و فقط هنر بیان دارند و ضرر به اسلام و دین می‌زنند.

حوزه: منبر در نزد مسلمانان، بویژه شیعیان، بسیار مقدس و مورد احترام است و به آن و کسی که بر فراز آن قرار می‌گیرد به دید احترام می‌نگرند. هر انسان متدین و علاقه‌مند به دین و ارزشها و آموزه‌های آن، هر مطلبی را که از این رسانه می‌شنود، سرچشمه گرفته از وحی می‌داند و با جان و دل، در گفتار و رفتار به آن پای‌بندی نشان می‌دهد. حال، چه باید کرد که این تقدس، جاودانه بماند و در همه نسلها و عصرها جایگاه احترام‌آمیز خود را در قلبها حفظ کند و گزندگی به آستان بلند آن وارد نیاید.

استاد: دو مرحله عظیم کشش و جاذبه در مردم شیعه وجود دارد که آنان را به سوی منبر و سخنرانی می‌کشاند:

1. زمانهای مربوط به پروردگار است. زمانهای خاص، مانند ماه مبارك رمضان، چون وصل به پروردگار هستند، جاذبه ویژه دارند، در مردم انگیزه به وجود می آورند که به پای منبرها و سخنرانیها بروند.

از گذشته‌های دور، در این هزار و پانصد سال، یا حداقل پس از غیبت صغری، به وسیله آیات و روایات، عظمت ماه رمضان و پیوند آن به خداوند و آثاری که این ماه مبارك دارد، به مردم القا شده است. این عظمت ماه مبارك رمضان، نسل به نسل به شیعیان امروز رسیده است. تا آنجا که حتی شیعیان ضعیف، در این ماه به سخنرانیها و منبرها، رویکرد خوبی دارند. این رویکرد، از قدیم بوده و اکنون هم، آمار این را نشان می دهد. در این سی روز ماه مبارك رمضان، طبق آمار، حتی آدمهای بد، به سراغ گناه نمی روند. اینها هم برای این ماه احترام خاصی قائل هستند. ماه رمضان، سبب می شود گناهکاران بیایند پای منبرها و به سخنرانیها گوش کنند و چه بسا توفیق توبه بیابند.

این ماه، در بین یازده ماه سال، ماه خداست، ماه عبادت و ماه معنویت است. هرکسی که در وجود خودش احساس تشنگی به معنویت می کند، به تلاش برمی خیزد تا در این ماه خدا و ماه معنویت، روح معنویت خواهی و روح خداطلبی و تشنگی باطنی اش را با رفتن به مسجد و نشستن پای منبر و گوش دادن به سخنان واعظ، سیراب سازد و یا احیا بدارد و با خدا به راز و نیاز بپردازد. این مایه کشش، فوق العاده است.

2. جاذبه و مایه دیگری که شیعه دارد و بسیار مهم است و به نظر من در طول این هزار و پانصد سال، آن گونه که باید نتوانسته ایم از آن بهره ببریم، عاشورا و شهادت امام حسین (ع) است. من در روایتها دیده ام، خود خداوند، پیامبر گرامی اسلام، امیرالمؤمنین، حضرت زهرا، به صورت سوال و یا به صورت بیان حکایت کار، تا امام زمان (ع) عامل ایجاد این کشش شده اند.

وجود مقدس سیدالشهدا که کشش زمانی روز شهادت آن بزرگوار، کم از ماه مبارك رمضان ندارد، در طول تاریخ سبب شده مردم شیعه به مراکز مذهبی، حتی بیش از 19، 21 و 23 ماه رمضان گرما بخشد و از منبرها و سخنرانیها استقبال کنند. این يك معجزه بزرگ ائمه اطهار است. به خاطر اهمیت دادن آن بزرگواران به این روز و تأکید بر اقامه عزاداری برای سیدالشهداء، این روز این چنین پایدار شد و عزاداریهای باشکوه سامان گرفت. البته سفارش و تأکید ائمه اطهار (ع) را برای برپاداری این مراسم، طراحانی بزرگ این چنین طراحی کردند. بی گمان، این طراحان، پادشاه عظیمی پیش خداوند دارند.

طراحان، مسأله عزاداری امام حسین (ع) را در سه بخش، سامان دادند و عَلم کردند: 1. مداحی. منظور من از مداحی، سخن از چهره‌های باعظمتی، مانند سید جمیری، 11 دَعِبِل خزاعی 12 و بسیاری از شاعرانی است که در زمان ائمه (ع) و بعدها، با سروده‌های حماسی و عرفانی خود، حادثه بزرگ کربلا را جاودانه ساختند. با ادبیات عالمانه خود، پیوند

عظیمی بین مردم و سیدالشهداء برقرار کردند. خود این پیوند و تاباندن نور ابی‌عبدالله (ع) به قلوب مردم، به بیداری آنان بسیار کمک کرده و آنان را شهادت‌خواه بار آورده و به رویارویی با دشمن واداشته است.

حضرت امام خمینی، رحمة‌الله علیه، برای ایجاد هیجان و موج عمومی انقلاب، از سیدالشهداء استفاده کرد، از جلسات ابی‌عبدالله استفاده برد. انقلاب اسلامی، با پشتوانه ائمه اطهار (ع) صورت گرفت. از طریق ادبیات، که به قول علما، اوقع در نفوس است، این حرکت بزرگ ایجاد شد. ادبیات، چون زیبایی دارد، گیرندگی آن برای مردم، خیلی بیشتر است.

سپس شعرای فارسی زبان به سرودن اشعار حکیمانه در مصائب حضرت سیدالشهداء پرداختند و این اشعار را در عالی‌ترین قالب به مردم القا کردند.

مرحوم محتشم کاشانی 13 دوازده بند در مرثیه امام حسین (ع) و واقعه کربلا سروده و او نخستین کسی بود که وارد این عرصه شد و از زمان صفویه اشعارش روی پرده‌های عزا آمد، از این روی سکه به نام او زده شد.

البته به نظر من، حاج سلیمان بیگدلی کاشانی، 14 بندهایی که در مرثیه اباعبدالله سروده، قوی‌تر از محتشم کاشانی است. اما به هرحال «الفضل لمن سبق». این بنای بیان حقایق، که به این صورت ساخته شد، خیلی اثرگذار و کارگر افتاد. این بنا، به خاطر عالم بودن شاعرانش، با سلامت بالا آمد. در حدی این بنای بیان حقایق به درستی و زیبایی بالا آمد که شخصیت بزرگی مانند صاحب جواهر، 15 به شیخ کاظم آزری می‌گوید:

«حاضر من ثواب کل کتاب جواهر را که حدود پنجاه سال نوشتن آن طول کشیده به تو بدهم و تو ثواب يك شعر را که درباره اهل بیت سروده‌ای به من انتقال بدهی.» 16

2. طراحان بعدی، وقتی این قدر اقبال به سیدالشهداء را دیدند، به این فکر افتادند که چرا از این نیروی عظیم، برای بیان حلال و حرام خدا و مسائل اخلاقی استفاده نکنیم.

مصاحبه ها، ج3، ص: 4

در ایران، گردانندگان و طراحان مجالس اباعبدالله (ع) جلسات را به عالمان حکیم سپردند. یعنی وقتی دیدند مردم جمع می‌شوند و وقت می‌گذارند، به این فکر افتادند که وقت این مردم را نباید به شعر شاعران و سروده‌های مرثیه‌سرایان، آن هم از نوع قوی و عالمانه‌اش پر کرد، باید از طریق مجالس سیدالشهداء، اصول دین، فروع دین، فقه دین را به مردم رساند و ابلاغ کرد.

من، از تاریخ پدید آمدن این گونه جلسه‌ها خبر ندارم. منبر به این سبک، ریشه زمانی بسیار طولانی دارد.

در تهران، در این 30-40 سال که به طور مستقیم شاهد و در جریان بودم، این جور بود. جلسه‌هایی که در طول محرم و صفر برپا می‌شد و یا به مناسبت‌های دیگری که به ائمه (ع) ارتباط داشت، مانند فاطمیّه، رجبیّه، صادقیّه، این سبک کار دیده می‌شد.

صادقیّه، یادگار مرحوم آیت‌الله کاشانی است. فاطمیّه و رجبیّه در ایام سوگواری حضرت زینب (ع)، یادگار مرحوم آقاشیخ علی‌اکبر برهان است.

حاج شیخ علی‌اکبر برهان، از اساتید من و از علمای بزرگ تهران بود.

و جشنهای 15 شعبان و 13 رجب هم، از یادگارهای ایشان است.

در تهران، وقتی گردانندگان، اقبال مردم را به این جلسه‌ها، عزاداریها و جشنها دیدند و دیدند که مردم بدون کارت، بدون دعوت و بدون خرج، می‌آیند و جلسات را پر می‌کنند، مساجد را پر می‌کنند، حسینیه‌ها را پر می‌کنند، سعی می‌کردند روحانی حوزه دیده، عالم، آگاه، اهل عمل و تقوا و اثرگذار را دعوت کنند، تا برای مردم صحبت بکند. از دین، اصول دین و فقه دین بگوید. از جمله کسانی که من به یاد دارم و این ویژگیها را داشت، واعظی بود به نام حاج مقدس. فامیلی ایشان مقدس نبود. از بس که آدم درستی بود، آدم میزانی بود، آدم متخلقی بود و آدم خالصی بود، به او می‌گفتند حاج مقدس.

آقای حاج مقدس، با صاحب مجلس و با برپاکننده مجلس، شرط می‌کرد و حتی قسم‌اش می‌داد که اولاً، به من به اندازه پول بده، اضافه نده، موقعیت مرا حساب نکن و ثانیاً، نیتات، پیش خدا این باشد که حق زحمت مرا تا پای منبر می‌دهی و منبر را قاطی نکن.

خطبا و واعظانی که من دیده بودم، چهره‌های علمی و عارف بودند؛ عارف شیعی بودند، نه عارف خانقاهی. گاهی، خودشان در منبر، در هنگام وعظ و بیان مصائب اباعبدالله (ع) بیش‌تر از مستمعین گریه می‌کردند.

یک نمونه‌اش، آقاسیدحسن لواسانی بود. این مرد بزرگ، وقتی در حین سخنرانی، آیات معاد را می‌خواند، از جز 27 تا 30 قرآن، به پهنای صورت‌اش اشک می‌ریخت.

خوب، معلوم بود که گوینده خودش را در قیامت می‌بیند، در محضر خدا می‌بیند.

این چنین شخصیتی، محال بود «لیس من الدین» را به عنوان دین، به مردم القا بکند. تکیه داشت به وصیت پیامبر اکرم (ص):

«إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي اهل بيتي ...»

من در بین شما دو چیز ارزنده به جای می گذارم: کتاب خدا و اهل بیتم را.

یعنی در منبر او، کتاب خدا و اهل بیت محور بود.

يك رسم بسیار جالب و باارزشی که بیش تر واعظان و خطیبان گذشته ما داشتند، این بود که: با بیان زیبا، پیش از شروع سخن دو - سه مسأله شرعی برای مردم می گفتند. یعنی هم از فروعات سخن می گفتند و هم از اصول. از این روی، تربیت شدگان آن منبرها، بسیار آشنای به اصول و فروع دین و مردمانی فهیم و درستکار بودند. برخی از بازاربهای تربیت یافته این مجالس وعظ و اندرز، چنان به مسائل فقهی آشنایی داشتند که به آنان فقیه التجار می گفتند. از باب نمونه به پدر من، فقیه التجار می گفتند.

خیلی از این گونه بازاربها، روزها در مغازه می نشستند، مغازه دارهای دیگر می آمدند و از آنها مسأله شرعی می پرسیدند.

بزرگان ما، بسیار روی تربیت اسلامی مردم، احساس تکلیف می کردند. این احساس تکلیف زمانی بود که گناه به این گستردگی امروز رواج نداشت. روزگاری که ماهواره، سایت، مجله ها و فیلمهای مبتذل و سینمای هالیوود نبود. گناهانی گوشه و کنار انجام می گرفت. با این حال علمای ما احساس تکلیف می کردند. در آن جامعه پاک، علمای ما دغدغه داشتند که مباد مردم، آلوده شوند، از این روی، منبر می رفتند و به مردم، نسبت به گناهان هشدار می دادند.

تاریخ پنجاه سال پیش اصفهان را مطالعه کنید. در این مطالعه به روشنی درمی یابید که بخش عمده محراب مساجد این شهر در اختیار مجتهدان بوده است. و همان امام جماعت مجتهد، هر شب بیست دقیقه برای مردم منبر می رفته و حداقل دو مسأله شرعی برای مردم بیان می کرده است.

مرحوم نجف آبادی، که برخی او را اعلم از سید می دانسته اند، در مساجد و منازل منبر می رفته است.

مرحوم آیت الله بروجردی، سی سالی که در بروجرد بوده، منبر می رفته است. کسی از ایشان سوال می کند: آقا شما وقتی منبر می رفتید، روضه هم می خواندید. ایشان در پاسخ می گوید: کیف روضه ای!

گذشتگان ما، از کشش مردم نسبت به سیدالشهداء خوب استفاده کردند. ولی الان از این کشش و علاقه به خوبی بهره‌برداری نمی‌شود که به نظر من، به خاطر نبود منبری مایه‌دار به تعداد نیاز مردم، به خاطر نبود منبری حکیم و به خاطر نبود يك منبری وابسته شدید به اهل بیت، با مایه علمی، عرفانی و حکمتی است.

مصاحبه ها، ج 3، ص: 5

این که ما نمی‌توانیم از کشش و علاقه مردم نسبت به سیدالشهداء استفاده کنیم به خاطر نبود منبری اهل حال و اهل گریه است.

جلسه‌های عزاداری ما، جلسه‌های پرباری نیست. در حالی که پرباری جلسات ما در این روزگار، باید ده‌ها برابر گذشته باشد.

در گذشته بیش‌تر منبریهای ما، محدث بودند. فرهنگ اهل بیت را به خوبی می‌شناختند. شخصیتی مانند شیخ عباس قمی منبر می‌رفت.

از یکی از شاگردان مرحوم آقاشیخ عبدالکریم حائری، مرجع بزرگ، شنیدم که می‌گفت:

«آقاشیخ عبدالکریم، شیخ عباس قمی را دعوت کرد که ده شب در صحن کوچک حضرت معصومه (س) برای طلاب و مردم، پس از نماز مغرب و عشاء، که به امامت خود ایشان اقامه می‌شد، منبر برود. هر ده شب خود حاج شیخ هم پای منبر نشست.

یکی از آقایان فضلاء، از حاج شیخ عبدالکریم می‌پرسد: منبر آقا شیخ عباس را چگونه دیدید.

می‌فرماید: طلبه‌هایی را که پای منبر آقا شیخ عباس می‌بینم، تا سه شبانه‌روز حاضرم نمازهای واجبم را به ایشان اقتدا بکنم، چون منبرهای ایشان عدالت‌ساز است.»

این‌گونه بوده منبرها و منبریهای ما. بسیاری‌شان محدث بوده و روایات بسیاری از حفظ داشته و مکتب اهل بیت را خوب می‌شناخته‌اند. از این روی، سخن آنان اثرگذار بوده است.

در قم منبری بوده که هزار روایت از حفظ داشته است!

در تهران منبری بوده که بخش عمده‌ای از اصول کافی در ذهن‌اش بوده است. مثل مرحوم آقاسیداسماعیل شفیعی که انسان فکر می‌کرد مانند حافظان قرآن، نشسته و احادیث را حفظ کرده‌است.

اینها خیلی آدمهای اثرگذاری بوده‌اند. در غوغای اواخر قاجار و هجوم بی‌سابقه به دین و برخورد‌های ناشایسته رضاخان با دین و هجوم همه‌جانبه به فرهنگ دینی، این منبرها دین مردم را حفظ کرد، مجالس را حفظ کرد و برای نسلهای بعدی به ارث گذاشت، تا این که منجر به انقلاب اسلامی شد.

این منبرهای آگاه بودند که جنایات رضاشاه را برای مردم بازگو کردند و آن‌چه را دیده بودند، به مردم انتقال دادند. جنایات محمدرضا پهلوی را در سال 1342، که خود شاهد بودند، برای نسلهای بعدی گفتند و زمینه را برای برهم زدن دستگاه پهلوی، فراهم ساختند. امام خمینی از این بیداری و زمینه‌های فراهم آمده در مجلسهای سیدالشهداء، بهره برد و علیه رژیم پهلوی قیام کرد و مردم چون از حکومت پهلوی داغ بر دل داشتند، همه‌جانبه به امام خمینی کمک کردند، تا قیام‌شان به سرنگونی رژیم وابسته پهلوی انجامید.

حوزه: روشن است که حفظ جایگاه مقدس، نورافشان، هدایت‌گر، روشنگر و خرافه‌زدای منبر، کار بسیار سخت و توان فرساست و به بصیرت، دقت و هوشیاری و سخت‌کوشی و زمان‌شناسی و آگاهیهای ژرف نگهبانان آن نیاز دارد که با هوشیاری تمام، تاریکیها، سخنان سست و بی‌پایه و خردسوز را که آفتی است بزرگ و ویران‌گر برای منبر از ساخت آن بپراکنند.

به نظر حضرت عالی، چه نهادها و شخصیهایی مسؤول‌اند که هوشیارانه از جایگاه مقدس منبر پاس بدارند و با تربیت و پرورش نیروهای توانا و هوشیار این رسانه مقدس را برای این نسل و نسلهای آینده از هرگزندی در امان بدارند و همیشه مشعلهای هدایت آن را فروزان نگه دارند.

استاد: آن‌چه در گذشته، بسیار کم بوده، در زمان حاضر، بخصوص در این بیست سال گذشته بسیار زیاد بروز و ظهور داشته، مادی‌گرایی برخی از منبریهاست.

شاید از ابتدا، این نیت را نداشتند؛ ولی زمانی که آمدند و لباس مقدس روحانیت را پوشیدند، در اول کار، ماه رمضان، دهه محرمی و ایام دیگر منبر رفتند، اقبال مردم را به خودشان دیدند، ادب و احترام و دست‌بوسی، از آن‌جا که ظرفیت نداشتند و ایمان‌شان سست بود، منبر را وسیله رسیدن به دنیا و آرزوهای دنیوی قرار دادند و به فرموده حضرت امام محمدباقر (ع):

«... المستأكلون بنا.»

17 یعنی دین خدا و ائمه اطهار را وسیله دنیا و شکم‌شان قرار دادند.

اینها در سر تا سرکشور منبرهایی را در اختیار گرفتند. و چون توده مردم، اهل استدلال و برهان نبودند، اینان توانستند، با نقل خواب و سخنان موهوم فضا را در دست بگیرند.

خداوند متعال مسأله خطابه را به سه مرحله تقسیم فرموده است:

«ادع الی سبیل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتي هی احسن...» 18

با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن. و با آنان به نیکوترین شیوه به بحث (مجادله) پرداز

سخن با استدلال، موعظه حسنه و مجادله منطقی با کسانی که اهل مجادله هستند. نود درصد مردم اهل موعظه حسنه‌اند. موعظه حسنه بیش‌تر رواج دارد. از این فضا، برخی از منبرهای بی‌سواد استفاده کردند، بخشی از دین و بخشی از موهومات و خوابها را به نام دین به مردم عرضه داشتند و مردم چون اهل استدلال نبودند، پذیرفتند و به این‌گونه منبرها اقبال نشان دادند که اکنون شما ثمره آن را می‌بینید.

این منبرهای بی‌سواد، مطالب غیردینی را به دین آمیختند و به مطالب بیهوده آمیختند، ابتدا از شهرهای دوردست و دور از مرکز شروع کردند و کم‌کم جلو آمدند.

مصاحبه‌ها، ج 3، ص: 6

این‌گونه منبرها، تحصیل‌کردگان، جوانان فهمیده، قشر دانشجو را از مسجد و منبر جدا کرد. یعنی این گروه‌ها پای منبرها نیامدند، چون وقتی آمدند، دیدند آنچه را می‌شنوند، با عقل سلیم و با دین، همان اندازه‌ای که به گوش‌شان خورده بود و از اهل علم یاد گرفته بودند، ناسازگار است و موافقت ندارد.

گروه باسواد جامعه، گروه وزین جامعه، آنان که منبرهای خوب را دیده بودند، دیگر پای منبرها پیدای‌شان نشد. در نهایت، خود این‌گونه مجالس هم شکست خورده و کار به دست مداحان افتاده است.

مداحانی که با شعرهای سبک، آهنگهای نامناسب و موسیقیهای داخلی و خارجی می‌خوانند.

در شبهای عزاداری، بسیاری از جوانان، بیرون مسجد می‌ایستند و پرسه می‌زنند، همین که آخوند منبرش تمام می‌شود و مداح شروع می‌کند، هجوم می‌برند به داخل مسجد، به گونه‌ای که در مسجد جایی برای نشستن نمی‌ماند.

اکنون، بیش‌تر مجالس عزاداری در ایران، مجلس تدریس دین و القای دین به مردم نیست؛ بلکه سلسله مجالسی هست که پاسخ‌گوی احساسات غیرمنطقی مردم است، نه پاسخ‌گوی احساسات و شعور دینی مردم.

من در ختم دو - سه تا از مراجع بزرگ صحبت کرده‌ام، مانند ختم حضرات آیات عظام: میرزا جواد آقا تبریزی، آقای فاضل لنکرانی. در هنگام سخنرانی من، بعضی از مراجع هم نشسته بودند. در یکی از این ختمها، آیت‌الله وحید خراسانی از اول تا آخر نشسته بود. در این سخنرانیها گفتم:

«اول، وظیفه حوزه علمیه است که تمام این بی‌سوادها را از روی منبر جمع کند. تشویق‌شان کند در حوزه‌های علمیه شهرستانها درس بخوانند، بعد از آن، حوزه، به وسیله متخصصان از آنان امتحان بگیرد، اگر پذیرفته شدند، به آنان مجوز بدهد. مانند اجازه روایتی که قبلاً داده می‌شد.»

این نکته را در آن مجالس بزرگ یادآور شدم. پس از آن که حوزه این وظیفه خود را انجام داد، باید به سراغ مدیران و پیشنمازهای مساجد رفت و آنان را بیدار کرد که وظیفه دارند و مسئولیت‌شان ایجاب می‌کند، منبر را به روحانیون آگاه و حوزه دیده بسپارند و از دعوت افراد بی‌سواد برای منبر، پرهیزند. یعنی مدیران مساجد و هیأتها باید بروند و پرس‌وجو کنند و از سواد و آگاهی منبری آگاهی و شناخت بیابند، بعد منبر مسجد خودشان را در اختیار او بگذارند.

وقتی قرار بشود از منبریه‌های خوب و باسواد، استفاده شود، به طور طبیعی، بسیاری از مساجد، هیأت‌های مذهبی، بی‌منبری خواهند ماند. در چنین وضعیتی، این وظیفه به عهده حوزه‌های شهرستانهاست که دست به کار بشوند و این کمبود را جبران کنند.

به نظر من، جبران این کمبود این است که روحانیان درس خوانده و باسواد هر شهرستانی را، حوزه همان شهرستان، تشویق کند که با تمرین منبر و یادگیری فن خطابه، به این عرصه وارد شوند و این کمبود را برطرف سازند.

حوزه علمیه قم، باید آماری دقیق از مساجد ایران، حسینی‌ها و هیأتها داشته باشد و نیازها را بداند و برابر نیازها، منبری تربیت و به مراکز معرفی کند.

و افزون بر تربیت منبری، به دست آوردن آمار دقیق و آگاهی از نیازها، جزوه‌هایی را تنظیم کند و برای تمامی مدیران مساجد، هیأتها و حسینیه‌ها بفرستد و در آن از ویژگیهای روحانیان، منبریها و مداحانی که باید برای استفاده مردم دعوت بشوند، مطالبی بنویسد.

این کار، یعنی سر و سامان دادن به وضع تبلیغ و منبریها، تنها به وسیله حوزه و کمک رهبری، که قدرت معنوی و سیاسی کشور در دست‌شان است، ممکن است و از این راه، فکر می‌کنم، بتوان جلوی خطری که اتفاق افتاده و روز به روز دامنه‌اش گسترده‌تر می‌شود، گرفت و این بیماری را علاج کرد.

واقعاً وقتی غیرمتخصص به جان دین و فکر مردم بیفتند، خطر است. شاید خود اینان، عمدی نداشته باشند، ولی بال‌آخره کارشان آثار تخریبی دارد.

امام صادق (ع) ضرر این افراد دروغ‌پرداز که برای حطام دنیا به ائمه دروغ می‌بندند، از لشکر یزید بیش‌تر می‌داند و می‌فرماید:

«وهم اضّر علی ضعفاء شیعتنا من جيش یزید علی الحسین بن علی (ع) واصحابه فانهم یسلّبونهم الارواح والاموال.» 19

زبان این افراد، بر شیعیان ضعیف ما، از لشکر یزید بر حسین بن علی (ع) و اصحاب آن حضرت، بیش‌تر است. زیرا آنان، هم روح را به تاراج می‌برند و هم اموال را!

لشکریان یزید، بدن فرزند رسول خدا و بدنهای یاران و فرزندان آن بزرگوار را از بین بردند، این منبریهای دروغ‌پرداز و خرافه‌گو، که به جان دین و فکر مردم افتاده‌اند، عقل، فطرت، دین و آیین مردم را از بین می‌برند، ایمان مردم را از بین می‌برند و دین من درآوردی را به مردم القا می‌کنند.

یک نمونه که برای خود من پیش آمد، در این‌جا یادآور می‌شوم:

«5-6 سال پیش، از حوزه علمیه کرج، برای سخنرانی دعوت داشتم. از منزل، با تاکسی رفتم میدان آزادی. منتظر ماشین بودم. ماشین سواری جلو پایم ترمز کرد. مرا نمی‌شناخت.

گفت: آقا کجا می‌روید.

گفتم: کرج.

مصاحبه ها، ج 3، ص: 7

گفت: من هم کرج می‌روم، بفرمایید بالا.

يك مقداری از راه را که رفتیم، رو کرد به من و گفت: من مهندس هستم. نوار يك منبری را زن و بچه من گوش کرده و از دین برگشته‌اند. نوار را برای من گذاشت. منبری شناخته شده‌ای بود.

سخنان خرافی و سست و بی‌پایه را هنرمندانه به خورد مردم می‌داد. گفت: این دین است که شما به مردم می‌دهید؟ این نوار زن و بچه مرا از دین روی گردان کرده است.

حق را به او دادم.»

آخر این شد منبر. کسی نیست به این آقا بگوید: این هنرت را با دانش‌اندوزی و استفاده از محضر علما و معلمان بزرگ، به مدت پنج سال، ده سال، جهت بده. تو به جای دین‌دار کردن مردم، آنان را بی‌دین می‌کنی. همین منبری است که وقتی آیت‌الله حاج میرزا جواد آقائریزی، سخنان او را از تلویزیون می‌شنود، پای درس مطرح می‌کند و از ناراحتی به سرش می‌زند و با لحنی تند به تلویزیون انتقاد می‌کند.

من خودم هم يك وقتی در بیت رهبری، مدیر تلویزیون را دیدم. به ایشان گفتم:

«يك بار بنشین منبرهایی را که از تلویزیون پخش می‌کنند، گوش بده بین خودت شرمند نمی‌شوی، خجالت‌زده نمی‌شوی.»

کانالی را روشن می‌کنی منبری یاوه‌گو و مخرب دین، که مطالب خرافی را به خورد مردم می‌دهد و دین من درآوردی تحویل مردم می‌دهد و کانال دیگر را که روشن می‌کنی می‌بینی آیت‌الله جوادی آملی، حکیم کم‌نظیر در حال سخنرانی است!

این چه جور برنامه‌ای است؟ چه کسی را در کنار چه کسی می‌گذارید.

حوزه علمیه، با کمک رهبری و با کمک عالمان، باید به تلاش برخیزد و بی‌رودرواسی، در این عصر ابزار، خانه تشیع را از این گونه مسائل پاك بکند.

حوزه: اسلام، در دامن خود، خطبای بسیار بزرگ، زبردست و اثرگذار در نفوس و در اجتماع پرورش داده که با بهره‌گیری از این فن، در مردمان انقلاب روحی می‌آفریده و قلبها را دگرگون می‌کرده‌اند که در رأس این هرم مقدس، نام بلند رسول

گرامی اسلام (ص) و امام علی بن ابی طالب می‌درخشد که دیگر خطیبان نامور، با پرتوگیری از آموزه‌های اسلام و الگوگیری از آن بزرگواران، راه روشن راستی و درستی و اسلام راستین را برای مسلمانان نمایانده‌اند و اسلام را از گزندها و آفتها و خرافات در برهه‌های مختلف حفظ کرده‌اند.

در این روزگار که جامعه اسلامی، سخت به خطیبان پرهیزکار، مؤمن، دانای به رسالتها و آموزه‌های دین، آگاه و زمان‌شناس و اثرگذار در نفوس و اجتماع نیاز دارد، به نظر حضرت عالی حوزه‌های علمیه، با چه روشها و برنامه‌های آموزشی و تربیتی می‌توانند این چنین خطیبانی را تربیت کنند.

استاد: برای تربیت خطیب، سه کار باید انجام بگیرد.

1. طلاب، چون مشغول درس و بحث هستند، وقت ندارند از منبرهای خوب و حکیمانه، به طور حضوری استفاده کنند و از سخنوران حکیم الگو بگیرند، حوزه علمیه باید برنامه‌ای بریزد که نوارهای سخنرانیهای خوب، در اختیار طلاب قرار بگیرد که به طور برنامه‌ریزی شده گوش کنند و از محتوای این نوارها، مانند کتابهای درسی امتحان گرفته شود. یعنی از نوارها سؤال آورده شود، تا طلابی که نوارها را گوش کرده‌اند، در موقع مقرر پاسخ بدهند.

به نظر من اگر طلاب، در حین تحصیل و فراگیری علوم اسلامی، نوار سخنرانیهای بزرگان و خطبای حکیم، مانند شهید مطهری، مرحوم فلسفی، مرحوم راشد و سخنرانان برجسته را گوش کنند و با نظم و ترتیب، مانند کتابهای درسی امتحان بدهند، تا حدود زیادی نیاز جامعه ما به مبلغان خوب و کارآمد، برطرف می‌شود.

2. کتابهای خوب را به اینان معرفی کنند، تا با مطالعه دقیق آنها، بتوانند آمادگیهای لازم را برای سخنرانی پیدا بکنند.

کتابی مانند المحجة البيضاء 20 فیض کاشانی برای منبر بسیار کارساز است. آقای حسینعلی راشد، فرزند مرحوم ملاعباس تربتی، از سخنرانان مشهور، که به مدت بیست و پنج سال، در شبهای جمعه، سخنرانی او از رادیو پخش شد، مایه مطالعاتش برای این سخنرانیها، کتاب المحجة البيضاء فیض کاشانی بود. این را من از مطالعه سخنرانیهای او می‌گویم. يك وقتی فرصت پیش آمد سیری در شانزده جلد سخنرانیهای او کردم. دیدم بیست و پنج سال، حرف خوب زده و خوب هم حرف زده. هر دو. دیدم مرحوم راشد در این بیست و پنج سال، منبر بی تکرار رفته و مایه و منبع مطالعاتی او هم، المحجة البيضاء فیض بوده است.

نصف صفحه محجه را می‌گرفته، می‌پخته و به زبان زمان، برای مردم می‌گفته و بسیار هم اثر داشته است.

پس ضرورت دارد که منابع منبر برای طلاب درس خوانده معرفی و ارائه شود.

3. تمرین. یعنی طلاب شرکت کننده در طرح، پس از گوش دادن به نوارها باید تمرین انجام بدهند. به این صورت که از متخصصان فن منبر و خطابه دعوت بشود. افرادی که همه شرایط منبر و خطابه در آنان جمع باشد. اهل بیان، دارای مایه‌های علمی و حوزه دیده باشند. از چنین اشخاصی در جمع صد و دویست نفر از طلاب حضور بیابد. چند نفری منبر بروند و پس از منبر هر يك، چند نفر اجازه بیابند، به گونه

مصاحبه ها، ج 3، ص: 8

منطقی و مستدل نقدهای خود را بیان کنند و آن‌گاه فرد متخصص بیست دقیقه‌ای منبر برود و به طور فنی دیدگاه‌های خود را درباره سخنرانیهای ارائه شده، بیان کند.

این گونه برنامه‌ها برای تربیت منبری لازم است، باید منبری تربیت کرد وگرنه افراد خودرو بار می‌آیند. اگر غیر از این باشد حتی باسوادها و درس خوانده‌ها نمی‌توانند منبری درست و بااسلوب ارائه کنند و نمی‌توانند عنوانی را برگزینند که ضرورت دارد و موردنیاز مردم است.

حوزه: در کشور ما و در بین شیعیان، خطابه‌ها و منبرها، روی پایه عزاداری امام حسین است، ولی متأسفانه بسیار دیده می‌شود که خطابه‌ها و منبرها از روح حماسی قیام امام حسین (ع) بی‌بهره‌اند و حتی پاره‌ای از آنها در راستای بی‌اثر کردن قیام حسینی قرار دارند و روح حماسی را از آن قیام بزرگ، با تفسیرها و برداشتهای غلط و وارونه‌گوییها و خرافه‌پراکنیها می‌گیرند. به نظر حضرت عالی، چه باید کرد و چه راه‌ها و راهکارهایی را پیش گرفت و در سرلوحه کار قرار داد، تا خطابه‌ها و منبرها لبالب از شور و حماسه حسینی بشوند و از گزندها، آفتها، تفسیرها و برداشتهای غلط به دور بمانند.

استاد: يك كشفي را من دو سال است به آن رسیده‌ام. دیر به آن رسیدم. باید خیلی زودتر به آن می‌رسیدم و آن این است که: چه کسی می‌تواند هدف سیدالشهداء را، حماسی بودن آن را و خدایی بودن آن را برای ما بگوید که ما برای مردم بازگو کنیم؟

یعنی چه منبعی، چه انسانی می‌تواند آن هدف والا و حماسی را به خوبی روشن کند؟

من دو سال است که به این نتیجه رسیده‌ام که هیچ کس مثل خود ابا عبدالله تمامی این جوانب را بیان نکرده است.

یعنی از وصیت‌نامه‌ای که در آغاز سفر می‌نویسد و به محمد حنفیه می‌دهد تا شش ماه، سخنانی که بین مدینه و مکه دارد، خطبه‌هایی که در مکه ایراد می‌فرماید و نامه‌هایی که بین مکه و کوفه می‌نگارد و سخنانی را که در این بین می‌فرماید

و خطبه‌ها و سخنرانیهای آن حضرت در هشت روز محاصره توسط لشکر حرّ بن یزید ریاحی، و خطابه شب عاشورا، که معرکه‌ترین خطابه است، سخنان حماسی روز عاشورا، رجزها، رجزهای اهل بیت و یاران، همه و همه، تمام زوایای حماسی و خدایی بودن قیام کربلا را به بهترین و زیباترین وجه به نمایش می‌گذارند. یعنی برای فهماندن بُعد حماسی و خدایی بودن قیام امام حسین (ع) سخنان و خطبه‌های خود آن حضرت را رواج بدهیم.

موسوعة الامام الحسين را، که مؤسسه باقر العلوم، تهیه و چاپ کرده، رواج بدهیم و به طلاب و خطبا سفارش کنیم که آن را مطالعه کنند و در منبرها برای مردم بگویند که هم علمی است، هم گریه‌آور، هم روحیه‌ساز و هم بیدارکننده عقل.

در منبرها از خود ایشان استفاده کنیم. به نظر من ده سال می‌توان براساس خطبه‌ها و سخنان حضرت، بی‌تکرار منبر رفت.

و کار دیگری که دو سال است پی‌گیر آن هستم و فکر می‌کنم چهار- پنج سال دیگر هم اگر پی‌گیر باشم، نتوانم به تمام نکات و زوایای آن برسم، زیارت وارث است. در این دو سال از «یا وارث آدم صفة الله» بیرون نرفته‌ام. چون «آدم» را در تمام آیات قرآن نگاه کردم، دیدم خداوند برای حضرت آدم، هفت امتیاز عظیم بیان کرده، همه آنها را حضرت اباعبدالله، به ارث برده است.

يك امتیاز «خليفة الله» است که کربلا این را خوب نشان می‌دهد. قیام حسین در کربلا، بازگو کننده و نمایانگر هویت پنج پیامبر اولوالعزم است. راه سعادت، به روشنی در کربلا دیده می‌شود. کربلا، خلاصه و عصاره يك صد و بیست و چهار هزار پیغمبر است.

حوزه: یکی از وظایف اهل منبر موعظه است. موعظه کلامی است که دل را نرم می‌کند، قساوت را از دل می‌برد، خشم و شهوت را تعدیل می‌کند، هواهای نفسانی را از سرکشی باز می‌دارد و به دل صفا و جلا می‌دهد. هیچ کس، چه عالم و چه غیر عالم، از موعظه بی‌نیاز نیست. شاید بسیاری از آگاهان، روشنفکران و سیاستمداران، از سخنان بیدارگرانه و آگاه کننده نسبت به کشور و جهان، که از سوی منبری و خطیب ارائه می‌گردد بی‌نیاز باشند؛ اما از موعظه، به هیچ وجه بی‌نیاز نیستند، بویژه موعظه‌ای که از آموزه‌های روشن دین، سرچشمه بگیرد و به دلها خشوع بدهد.

به نظر حضرت‌عالی آیا اهل منبر، این جایگاه را به درستی پاس می‌دارند و خود را به مرحله و پایه‌ای رسانده‌اند که شایستگی موعظه را بیابند و موعظه از دل‌شان سرچشمه بگیرد و اثرگذار باشد. اگر در این باب کاستی وجود دارد و منبر، در این عرصه، آن گونه که باید نقش آفرینی نمی‌کند، راه برطرف کردن کاستی چیست؟

استاد: بله، منبر این اثر عمیق را دارد. لذا می‌بینیم که در حکومت‌های گذشته ایران، مانند صفویان و قاجاریان، منهای امور سیاسی، حاکمان و حکومت‌گران، خیلی زیاد تحت تأثیر عالمان بزرگ بوده‌اند. بخصوص در دهه عاشورا، که خودشان مجالس روضه و عزاداری به پا می‌کردند، از موعظه‌های منبریه‌ها و واعظان در آن ایام، خیلی اثر می‌پذیرفتند و این موعظه‌ها جلوی خیلی از طغیانها و ستمها را می‌گرفت.

بله، منبر این کار را می‌تواند انجام بدهد، ولی با نیروی عالم و حکیم، با نیروی لطیف، وابسته شدید به اهل بیت، با نیرویی که بتواند این حالت‌های معنوی مردم را برانگیزاند که خوشبختانه، در گذشته این‌گونه بوده است و بدبختانه ال آن نیست.

در گذشته کسانی بودند، در تهران و اصفهان، که حتی من یک - دو نفر آنان را دیده بودم، با این که در رده مرجعیت بودند، شبهای جمعه برای جمعیت بسیار زیاد، دعای کمیل می‌خواندند. این دعاها و برنامه‌ها، خیلی اثرگذار بود.

مصاحبه‌ها، ج 3، ص: 9

اما منبریه‌های ما اکنون، حتی با سوادها و حوزه دیده‌های‌شان، آن حال را به مردم نمی‌دهند. منبرهای خشکی دارند. کلاً روی شیعیان بیانه‌های خشک اثر نمی‌گذارد.

اما از قرآن و سخنان اهل بیت برای نصیحت و موعظه استفاده نکنیم و خودمان هم در ذهن مردم همان باشیم که می‌گوییم، با سوز دل هم مطالب را بگوییم، قطعاً سخنان و موعظه‌ها مان اثر می‌گذارد.

حوزه: از مقوله‌های بسیار دشوار که فراروی اهل منبر قرار دارد، آگاه کردن مردم به مصالح دین و دنیای آنان است. اکنون و در دنیای امروز، منبری چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد و چگونه عمل کند که بتواند مردم را به مصالح دین و دنیایشان بیآگاهاند؟

استاد: منبری باید به فرهنگ‌های مشهور شیاطین آگاهی داشته باشد. ترفندهای شیاطین را بشناسد، زبان ماهواره‌ها را بداند و مرحله «لا اله» توحید را برای مردم خوب توضیح بدهد که بتواند از وجود مردم، طاغوت‌زدایی بکند.

اگر طاغوت‌زدایی کرد، یقیناً روح مردم برای تحقق «الّا الله» آمادگی پیدا می‌کند. آن‌گاه، با توحید و طاغوت‌زدایی که این صفحه را در وجود مردم پاک می‌کنیم، می‌توانیم مصالح و مفاسد را، از طریق قرآن و بیان ضررهای فرهنگ‌های بیگانه به روشنی یادآور شویم.

من این تجربه را دارم، بخصوص با نسل جوان. روش من روی آنان خیلی اثر داشته است.

حالا يك مثال هم بزنم: در بیان مصالح و مفساد، بعد از این که مستمع را با فرهنگ شیطان آشنا می کنیم و از فرهنگ حق برای او سخن می گوئیم و بین این دو فرهنگ، مقایسه‌ای انجام می دهیم، در درون او، طاغوت زدایی انجام می گیرد و نور توحید در سینه اش روشن می شود. قبل از انقلاب اسلامی و بعد از انقلاب اسلامی خیلی اتفاق افتاده که دختران بی حجاب و بدحجاب، برای من نامه نوشته اند که ما از طریق منبر و از طریق مسائلی که شما مطرح کردید، به دین برگشتیم.

و نیز خیلی از جوانان که گذشته خوبی نداشته و آلوده بوده اند، به من مراجعه کرده و از اثرگذاری منبرها و مسائلی که از قرآن و اهل بیت مطرح کرده ام، سخن گفته و خاطرات شگفتی نقل کرده اند. اینها را در خاطرات جدیدم، که در دو جلد هزار صفحه ای چاپ می شود، آورده ام.

حوزه: به نظر حضرت عالی چه شده است که به جای موعظه، سخن از مصالح دین و دنیا گفتن، فلسفه قیام امام حسین (ع) را تشریح کردن، امر به معروف و نهی از منکر، و در يك کلمه بیان زوایای اسلام ناب و آموزه های حیات بخش آن، این سان خرافه ها، عرفانهای دروغین، خوابها و سخنان سست و گمراه کننده و خردسوز، در پاره ای از منبرها غبارانگیزی می کنند و شماری از اهل منبر را به خود مشغول کرده اند.

استاد: پس از پیروزی انقلاب اسلامی، صاحبان خیلی از محرابها و خیلی از منبرها، که در حد خودشان، در محله و منطقه شان، اثرگذار بودند، با احساس نیازی که می شد (که نمی توانیم این را انکار کنیم) محراب و منبر را تبدیل کردند به میز مدیریت.

آنان رفتند در کارهای انقلاب و پستهای دولتی، مشغول به کار شدند. خیلی از منبریهای خوب هم، در هیجان انقلاب، هنر نداشتند که مطابق زمان انقلاب را بیان کنند. اینان از طرف جوانان کنار زده شدند. یعنی ما در شکستن شخصیتها مان، دچار افراط شدیم. آنانی هم که در تهران و شهرستانها، باقی ماندند و واقعاً منبرهای خوبی داشتند، خیلی کم بودند.

در این هنگام، فریب کاران، وقتی بیشه شیر را خالی دیدند، به میدان آمدند، سریع دویدند. خیلی ها از روی جهل و خیلی ها از روی مال گرایی و بعضی هم، به یقین من، به عنوان مأمور بیگانه، حالا یا با واسطه، یا بی واسطه، با بهره مندی از میلیاردها تومان بودجه ای که آمریکا و اروپا، برای هدم دین اختصاص دادند، به تخریب دین پرداختند.

خوب اینها عرصه ها را گرفتند و منبرها را گرفتند و جوانان هم، چون به گونه استدلالی و علمی دین را فرانگرفته بودند، به این منبرها اقبال کردند.

انقلاب بود، محرابها و منبرها خالی شده بود، اینها توانستند از فضای خالی و نبود خطیبان و عالمان حکیم، با حيله و ترفند، مردم را به سوی خود بکشانند.

نوارهای بیست و پنج سال پیش من هست که دائماً روی منبر، نسبت به این منبرهای سخیف، منبرهای خرافی، منبرهایی که مسائل الهی در آنها تحریف می‌شد، منبرهایی که اساس‌شان خواب بود، هشدار می‌دادم. در آن زمان، من تنها ماندم. کسی به من کمک نکرد. دو سال است که بعضی از بزرگان و مراجع، وارد میدان شده‌اند.

در آن وقت با مقامات سیاسی تماس گرفتم. رفتم وزارت کشور و جاهای دیگر و اوضاع را برای آنان تشریح کردم. حتی خدمت رهبری، عرض کردم: منبرها دارد پوک می‌شود. منبرها از قرآن و حدیث خالی شده‌اند.

به خود ایشان عرض کردم: سخنان حضرت عالی خیلی اثر دارد. نماز جمعه که تشریف می‌آوردید و خطبه می‌خوانید، چهار تا روایت و چهار تا مسأله حلال و حرام هم بگویید.

ده سال از عرض بنده گذشت. يك وقتی حضرت ایشان مرا در بیت دیدند، فرمودند: یادت هست که يك روز در نماز جمعه به من گفتید: در خطبه‌ها روایت بخوانم و از حلال و حرام بگویم؟ تذکر خوبی بود.

خوب الان علمای بزرگ به فکر افتاده‌اند. اما يك مقدار دیر شده است؛ چون دروغها و تحریفها پا گرفته‌اند.

مصاحبه ها، ج 3، ص: 10

افزون بر منبرهای پر از خرافه و دروغ که به جان دین و معنویت این مردم افتاده، کتابهایی است که با مجوز و بی مجوز، چاپ و دریاوار عرضه می‌شوند. کتابهای پر از دروغ، حرفهای سست، کرامتهای عجیب برای اشخاص.

پاره‌ای از این کتابها که درباره کرامتهای اشخاصی نوشته شده است، آن اشخاص زنده‌اند. من فرزندان آنان را می‌شناسم. وقتی این کتابها را درباره کرامتهای پدرشان دیدم، با آنان تماس گرفتم، گفتم: این چنین کتابهایی درباره پدرتان نوشته‌اند. خندیدند و گفتند: ما در طول پنجاه - شصت سال، این چنین چیزهایی از پدرمان ندیده‌ایم.

بخصوص کتابی درباره کرامتها و حالات معنوی شخصی، که غیر معمم بود، نوشتند و با تبلیغات جایش انداختند. در حالی که او را من می‌شناختم، او کجا و این حرفها کجا! در این کتاب مقاماتی برای او نوشته‌اند که برای انبیای خدا، نه در قرآن آمده و نه در روایات.

این کرامت تراشیه‌ها و حرفه‌های سست به منبرها راه یافت. و به منبریه‌های خرافه‌گو کمک کرد و به آن جریان‌هایی که عرض کردم از منبریه‌های جاهل، مال‌گرا و وابسته به بیگانگان، مستقیم، یا غیرمستقیم، خیلی یاری رساند، تا با نقل این کرامتهای ساختگی و خوابهای عجیب، مردم را جذب و از معارف دینی دور کنند.

ما در برهه‌ای، در کرامت‌تراشی و کرامت‌سازی، از صوفیه اهل سنت بدتر شدیم. باز آنها يك مقدار عقل به خرج دادند. کلاً يك کتاب تذکره الاولیاء 21 دارند و يك نفعات جامی. 22 ولی ما الان مغازه‌ها را پر کردیم از این کتابها و حتی در بساطیه‌ها و دکه‌های روزنامه‌فروشی از این دست کتابهای سست و گمراه‌کننده عرضه می‌شود.

در کتاب فروشیه‌ها، بساطیه‌ها و دکه‌های روزنامه‌فروشی صدها کتاب کرامات، با چاپهای بیست بار و بیست و پنج بار می‌بینید.

به کتاب فروشیه‌ها سری بزنید و ببینید چه کتابهایی درباره امام زمان با چاپهای بالا، در اختیار مردم گذاشته شده است.

کرامت تراشیه‌ها و کرامت‌سازیه‌ها و حرفه‌های عجیب درباره اشخاص، يك زمانی آنقدر رواج یافته و شور شده بود که جوانی به من گفت:

«آقا خود و خدا سکوت نکنید و يك مطلبی را به من بگویید. گفتم: چه مطلبی.

گفت: شنیده‌ام شما هر وقت، به پشت در منزل می‌رسید، کلید همراه‌تان نباشد، نگاه می‌کنید، در باز می‌شود.

گفتم: اتفاقاً خوب شد به من گفتید که این کرامت را دارم.

چندشب پیش، از منبر آمدم پایین، رفتم به طرف منزل، کلیدم جا مانده بود. خانواده‌مان هم نبود، چهل دقیقه، در منزل نشستم، تا خانواده آمد و کلید انداخت و در را باز کرد.»

یعنی چنان خرافه‌ها رواج یافته و کرامت‌سازیه‌ها بازار را گرم کرده و کتابهای خرافی، سست و پر از کرامتهای ساختگی و دروغین، در دسترس مردم و جوانان قرار گرفته، که آن جوان، با مطالعه و گوش دادن به این حرفها، به این اشتباه دچار آمده بود.

با خالی شدن محرابها و منبرها از خطیبان حکیم و سرمایه‌گذاری بالای خارجیه‌ها و آمریکا برای دور کردن جوانان از دین و پر کردن ذهن آنها از خرافات، رواج این‌گونه منبرها و کتابهای خرافی، این پیامدهای ناگوار پیش می‌آید.

حوزه: از سخنان حضرت عالی به روشنی فهمیده می‌شود که منبرهای بی‌محتوا، سست، خرافاتی و شکل گرفته بر پایه خواجها و کرامتهای ساختگی و دستهای آلوده استعمار، نقش کلیدی در رواج خرافه و خرافه‌گرایی داشته و دارند و از جمله راه‌های حل‌هایی که روی آن تأکید داشتید، منبر بود که با اصلاح آن و الگوگیری از منبرهای عالمانه و انسان‌ساز و به دور از خرافه‌ها و گزافه‌گوییها، می‌توان از این وضعیت به در آمد. به نظر می‌رسد اگر مقایسه‌ای بین منبر در گذشته و دوران پس از انقلاب اسلامی صورت بگیرد، شاید بهتر بتوان به نتیجه رسید و با کاستیها آشنا شد.

استاد: من با مقایسه بین منبرهای گذشته و پس از انقلاب، می‌بینم در دو بعد، تفاوت خیلی سنگینی پدید آمده است:

1. در تعداد منبر. به این معنی که در گذشته، در بیش‌تر شهرهای ایران، منبری عالم، به اندازه کافی برای مردم وجود داشته و گاهی هم بیش‌تر از نیاز مردم بوده است. در حدی که در روزگاری، از مشهد مقدس، به خاطر کثرت خطبا و منبریهای عالم و مورد توجه، منبریهای عالم و مورد توجه مردم، در ماه رمضان و ایام محرم، به دیگر شهرها می‌رفتند. در دورانی که من مدرسه می‌رفتم و نوجوان بودم، می‌دیدم منبریهای مشهور را که از مشهد به تهران آمده بودند و در مساجد برای مردم سخنرانی می‌کردند.

با این که در تهران منبری عالم فراوان بود؛ اما به خاطر این که تهران جمعیت‌اش بیش‌تر بود، متصدیان و متولیان مساجد و گاه افراد، منبریهای بزرگ و بنام مشهد و دیگر شهرها را دعوت می‌کردند. حاج محقق خراسانی، سیدمرتضی سبزواری، پیش از این آقایان، شیخ غلامرضا طبسی، از مشهد و آقای صدراپی اشکوری از رشت، به تهران می‌آمده و منبر می‌رفته‌اند.

نه این که در مشهد و رشت به این آقایان نیازی نبود و یا منبری نداشتند، نه، به خاطر پرباری و سازنده بودن منبرها و سخنرانیهای این آقایان، مردم خواهان‌شان بودند.

در مناطق گیلان و مازندران، مانند: رشت، لاهیجان، آمل و گرگان چهره‌های معروفی در منبر بودند. منبریهای عالم در این مناطق، به مردم بهره می‌رساندند و آنان را از مسائل دینی آگاه می‌کردند.

و یا در اصفهان، منبریهای بسیاری بودند، عالم و حکیم. حسام الدین واعظ، حاج شیخ باقر زند کرمانی از منبریهای خوب اصفهان بودند.

ما اکنون، منبری کم داریم، هم در پایتخت و هم در دیگر شهرها. کمبود منبری، صدای همه را درآورده است.

من نزدیک به یکصد و دو شهر، منبر رفته‌ام، بیش‌تر، مراکز استانها، یا شهرهای بزرگ بوده است.

در این شهرها، با گلابه و ناله مردم مؤمن و وزین، از کمبود منبری، روبه‌رو بوده‌ام. من يك وقتی، در یکی از سخنرانیهام در شهر مقدس قم، به خاطر این کمبود شدید منبری، به شعرِ دَعْبِلِ خُزَاعِي متوسل شدم که آمد خدمت امام رضا (ع)، در حالی که اشک می‌ریخت سرود:

مدارسُ آیاتِ خَلَّتْ مِنْ تِلاوَةِ

وَمَنْزِلُ وَحْيِ مُقْفِرِ الْعَرَصَاتِ

مدرسه‌های کتاب خداوند از تلاوت خالی شد

و منزلگاه‌های وحی و نبوت به ویرانی گرایید

2. در کیفیت منبر. در گذشته منبریهای ما، جز علمای بزرگ و اشخاص معتبر و درس خوانده بوده‌اند. در تهران حوزه بسیار پرریاری وجود داشته است. تقریباً تا سال 1330 شمسی، مدرسه‌های پررونقی داشته است، مثل مدرسه مروی و يك دو مدرسه در بازار تهران. در حوزه تهران اساتید بزرگی تدریس می‌کرده‌اند، مانند مرحوم آقامیرزا مهدی آشتیانی، که از ایشان تعبیر به فیلسوف شرق می‌کنند.

دو - سه تا از شاگردان ایشان اهل منبر بودند:

یکی مرحوم آقاشیخ محمدرضا ربانی که منبر پرریاری داشت.

و دیگری مرحوم آقاحمدتقی فلسفی که توانست هفتاد سال در منبر دوام بیاورد و افت نکند. یا مرحوم آقاشیخ مهدی قوام.

اینان، چهره‌هایی بودند که حوزه پرریار تهران را دیده بودند. حوزه‌ای که استادان بزرگی در آن تدریس می‌کرده‌اند، مانند: مرحوم آقامیرزا مهدی آشتیانی، مرحوم ابن‌الدین، مرحوم آقاشیخ محمدعلی لواسانی، مرحوم آقاسید محمدکاظم عصار، - که مراجع آن زمان بوده - مرحوم آقامیرزا احمد آشتیانی، مرحوم آقاشیخ محمدتقی آملی، مرحوم آیت‌الله العظمی آقا سیداحمد خوانساری.

منبریه‌های بزرگ تهران، از محضر این چنین عالمان بزرگی بهره برده بودند، در علم و اخلاق. منبر را از آغاز جوانی‌شان شروع کرده بودند، آن هم در کنار درس و بحث‌شان و استفاده از محضر اساتید بزرگ. این گونه نبوده که با شروع منبر، درس و بحث خود را کنار بگذارند. واقعاً در فراگیری دروس، پشت کار داشته‌اند.

یا منبریهایی که در حوزه مشهد پرورش یافته بودند، بهره‌گیری علمی و اخلاقی و معنوی‌شان از محضر کسانی بوده که در علم، تقوا، زهد، جایگاه والایی داشته‌اند، مانند: آقابزرگ حکیم، آقاشیخ مرتضی آشتیانی، آقا سید یونس اردبیلی، آقا مهدی نوغانی و استاد برجسته‌ای مانند ادیب نیشابوری.

بعضی از این منبریه‌های بزرگ را که نام بردم، مربوط به دوره‌ای است که من 6-7 ساله بودم و مرحوم پدرم مرا پای منبر آنان می‌برد.

منبرهای اینان چنان عالمانه و مفید بود که بعضی از پامنبریه‌ها و مستمعان باسواد، قلم به دست می‌گرفتند، احادیثی را که آنان می‌خواندند، یادداشت می‌کردند. پدرم از کسانی بود که احادیث و برخی از نکات را می‌نوشت. شاید حدود پنج هزار صفحه یادداشت داشت. اینها را در طول سی سال شرکت در مجالس وعظ و خطابه، یادداشت برداری کرده بود که متأسفانه از بین رفت. بدین صورت که پیش از انقلاب، دو تا از ما را گرفتند و خانواده‌مان به خاطر این که اعلامیه‌ها دست ساواک نیفتد، هرچه نوشته و اعلامیه بوده، از منزل بیرون برده بود. من هم خبر نداشتم. در بین آنها، یادداشتهای مرحوم پدرم نیز بوده که پس از مرگ ایشان هرچه گشتم، آن اوراق را پیدا نکردم. که اگر پیدا می‌شد و تنظیم می‌گردید، چند جلد کتاب جامع می‌شد.

در گیلان و مازندران، در بابل، گرگان و رشت، حوزه‌های پرنشاط، پرباری از نظر علمی وجود داشته است.

حال آن چه من به یاد دارم از حوزه گیلان، زعمای آن حوزه، از شاگردان مرحوم نائینی و مرحوم کمپانی بودند.

در رشت مرحوم آقای زیابوری، مرحوم آقای بحرالعلوم، مرحوم آقای لاکانی، که من خودم اجازه اجتهاد مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی را، که به ایشان داده بود، دیدم. اینان معلمانی بودند که طلاب را پرورش می‌دادند، تربیت می‌کردند. این طلبه‌ها، یا منبریه‌های پرقدرتی شدند و یا نویسنده‌های پرقدرتی. مانند مرحوم آقای حاجتی که جوان بود و در یک تصادف از بین رفت. او در آن روزگار، یک روزنامه‌ای منتشر می‌کرد که خریداران بسیار داشت.

منبریه‌های قدیمی را، که حوزه دیده و درس خوانده هستند، به خاطر کبر سن‌شان، کسی دعوت نمی‌کند و این جدیدیها هم، تا جایی که من به طور اتفاقی در برخی از مجالس ختم و یا از طریق تلویزیون به سخنان آنان گوش می‌دهم، از محتوا خیلی خالی هستند.

محرابها و منبرها، از مردان علم و عمل خالی شدند و این باعث شد جای آنان را کسانی پر کنند که بعضی‌شان آن مایه‌های علمی را نداشتند و بعضی‌شان، متأسفانه به خاطر منبرهای سخیف و بیان خوابهای دروغ، دانسته و یا ندانسته، آگاهانه و یا ناآگاهانه، آب به آسیاب دشمن بریزند.

مصاحبه ها، ج 3، ص: 12

به نظر من، با این تشنگی عظیم که در داخل مملکت و بیش‌تر در خارج، نسبت به معارف الهی هست، اینها با این کارهاشان ظلم به دین و مردم مشتاق می‌کنند.

در هر صورت، تحریفها، بدعتها، سخیف‌گوییها، به خاطر کمبود منبرهای عالمانه، منبری عالم و کمبود امام جماعت عالم است. چون وقتی امام جماعت مسجدی، مانند گذشته مجتهد باشد، اجازه نمی‌دهد هر کسی روی منبر برود و برای مردم صحبت کند و یا خود هرکسی را دعوت نمی‌کند، مغز مردم را و قلب مردم را به هرکسی نمی‌سپارد.

امام جماعت‌های مجتهد- که در محل خودمان چهارده- پانزده مسجد بود و تمام امام جماعت‌های آنها مجتهد- خیلی مواظب بودند که منبری عالم و اثرگذار دعوت بکنند و البته منبریه‌های عالم و اثرگذار در اغلب شهرها، بیش از نیاز بود.

حوزه: در تقدس‌زدایی از منبر و خدشه وارد کردن به جایگاه آن، که بسیار خطرناک و ضربه بزرگی است به جبهه حق و شورآفرینان این خطه زلال فرهنگی و معارفی، چه کسانی مسؤول‌اند که با کوتاهی خود، سهل‌انگاری، اهمال‌کاری و استفاده ناخردانه، سوداگرانه و عوام‌فریبانه از آن، این‌سان این رسانه مقدس را بازیچه قرار داده‌اند و به جای هدایت، گمراهی را به سینه‌ها فرو می‌ریزانند؟

استاد: به جای کلمه «مقصر» کلمه «غفلت» را به کار می‌برم. نمی‌توانم بگویم که در این زمینه، چه کسانی و یا چه نهادهایی «مقصر» هستند. می‌توانم بگویم به خاطر این که خیلی از کارهای انقلاب مانده و عده زیادی از علما و متفکران در قم و در مراکز مختلف مملکت، با جان و دل برای انقلاب و مردم کار می‌کنند، از مسأله منبر و منبری و محتوای منبر و این که چه کسانی باید عهده‌دار خطابه و منبر باشند، غفلت شده است.

اگر بنا باشد که خیلی زود، جلوی این روند خطرناک گرفته شود، ناگزیر باید تشکیلاتی در وزارت اطلاعات، به وجود بیاید، عالمانه، با قدرت تشخیص بالا در این زمینه. البته به طور حتم با کمک گرفتن از حوزه‌های علمیه پربار، به طور دقیق و مدبرانه، به این نابسامانی، سامان بدهد. کاری که در زمان طاغوت در جهت مذهب‌زدایی و مبارزه با دین، انجام می‌گرفت. دستگاه امنیتی و اطلاعاتی طاغوت، جلوی منبریه‌های اثرگذار را می‌گرفت و هر منبری اثرگذار، همیشه انتظار این را داشت که به او اخطار کنند و یا به ساواک فراخوانده و مورد بازجویی قرار بگیرد.

امام صادق می‌فرماید:

«از راهی که دشمن برای ضربه زدن به شما وارد می‌شود، شما در امر هدایت وارد بشوید.»

مأموران ساواک همیشه پای منبرها حاضر می‌شدند. ساواک مأموران عالم و بااطلاع از مسائل دینی نداشت. مأموران آن در این حد بودند که ببینند آیا منبری به حکومت و شاه حمله می‌کند، یا خیر. اگر در این باره مطلبی گفت، گزارش کنند و در پی گزارش آنان، ساواک تصمیم بگیرد که به منبری منتقد اخطار بدهد، یا از منبر رفتن او جلوگیری و یا دستگیرش کند.

الان هم به نظر من در وزارت اطلاعات باید نهاد و تشکیلاتی برای بررسی مداحیها و منبرها و شناخت کاستیها و مطالب زیان‌آور و خرافی به وجود بیاید و از مداحیها و منبرهای خرافی، زیان‌آور و گمراه‌کننده جلوگیری کند.

و نیز در خود حوزه علمیه قم، باید بخشی تشکیل بشود و به سرعت، در تمام ایران، مداحان و منبریه‌های دروغ‌پرداز، خرافه‌گو و بدعت‌گذار را شناسایی و رابطه آنان را با مساجد، حسینیه‌ها، هیأتها و مراکز مذهبی قطع کند. این دو نهاد جلوی این لجن‌آلوده را از سرچشمه بگیرند. رودروایی نداشته باشند. به تلفنهای افراد هم کاری نداشته باشند.

من دیروز سخنرانی رهبری را در جمع مردم سنج‌گوش می‌دادم، يك جمله خیلی خوبی را در سخنرانی عمومی بیان داشتند. فرمودند:

«آن مرد شیعی هم که می‌رود به مقدسات اهل سنت اهانت می‌کند، دشنام می‌دهد، او هم مزدور دشمن است ولو نداند که چه می‌کند.» 23

ما این‌گونه افراد را داریم. با تأکیدی که ایشان دارند، باز هم راحت منبر می‌روند. دلسوزی که رهبری انقلاب دارد، دلسوزی که مراجع تقلید دارند و نگران از منبرهای گمراه‌کننده‌اند، باید در يك جریان عملی قرار بگیرند.

اطلاعات مسؤول است. مسؤولیت شدید دارد. حوزه علمیه هم بسیار مسؤولیت سنگین دارد. حالا که حوزه علمیه بازوی اجرایی دارد و از طرف دیگر مورد احترام مردم و تمام نهادهای کشور است، می‌تواند با قدرت در برابر هجوم ویرانگر منبرهای خرافی بایستد.

حوزه: هجوم خرافه‌ها به ساحت دین و آموزه‌های زلال، رستاخیز آفرین و حماسه ساز آن، بس سنگین و هراس‌انگیز است، بویژه که زیر پوشش دین، حماسه کریلا، باور بلند و بنیادین به امام زمان (ع) به پیش می‌رود و دامهای خود را می‌گستراند.

به نظر حضرت عالی، آیا از منبر به شکل امروزی آن و از منبرها و خطیبان، که اکنون مجال یافته و منبرها را در اختیار گرفته‌اند، برمی‌آید که جلوی این حرکت بنیان‌سوز و توفنده خرافه و خرافه‌گرایی را بگیرند و یا این که باید تحولی بزرگ در منبر و منبرها و خطیبان روی بدهد.

مصاحبه‌ها، ج 3، ص: 13

اگر چنین تحولی لازم و بایسته است، ویژگیهای آن چیست؟ و چه کسانی باید این تحول را مدیریت کنند؟

استاد: ببینید محتوای مسائل الهی را که در کتاب خدا و در روایات اهل بیت تجلی دارند که نمی‌توان عوض کرد. یعنی به تفسیر قرآن، یا به توضیح روایات، ذاتاً شکل غیر عمیق آیات و روایات را نمی‌شود داد.

منبر، به معنای سنتی، همان فقه سنتی است که حضرت امام، روی آن، تأکید داشتند.

اگر فقه سنتی، به قول حضرت امام، زمان و مکان در آن لحاظ بشود، می‌توانیم نیازهای زمان را جواب بدهیم.

زمان و مکان باید در فقه لحاظ بشود، نه این که فقه عوض بشود. حلال و حرام خدا عوض شدنی نیستند، راه اجتهاد عوض شدنی نیست؛ اما نگاه، قابل عوض شدن است. ما می‌توانیم به فقه خیلی عمیق‌تر نگاه بکنیم و از پیوند بین مسائل فقهی و اصولی، نیازهای زمان را پاسخ بدهیم.

این نیازهای امروز، در زمان پیامبر خدا، ائمه اطهار نبوده است. و نمی‌توانیم هم بگوییم چون نیازها در زمان پیامبر و ائمه نبوده‌اند، پس فقه ما نمی‌تواند به آنها پاسخ بگوید؛ چون قرآن مجید، این دین را کامل و تمام می‌داند.

پاسخ‌گویی به نیازهای روز جامعه و مردم، بستگی به این دارد که فقه بتواند با عمق‌نگری بیش از گذشتگان، حکم موردنیاز مثلاً، بانکها، شهرداریها و غیره را دریاورد و حکم کاربردی بدهد که چیزی به بن‌بست گیر نکند.

خوب، همین کار را در منبر هم انجام بدهیم. بدین معنی که سنت اصلی منبر، که بیان قرآن مجید و روایات برای مردم است، باید بماند؛ ولی منبرها و خطیبان، که دانشمند و اهل علم هستند، باید برابر با نیازهای زمان مطالب‌شان را به مردم، القا کنند.

باید ببینند که مردم روزگار ما، از نظر فردی و زندگی خانوادگی و اجتماعی، خلأهایی دارند که به سبب آنها، دچار فساد می‌شوند، یا به خود و خانواده‌شان ظلم می‌کنند.

اینها را باید منبری عالم درک بکند، زمانه و جامعه را بشناسد، نیازها را بداند و به زبان زمان، از طریق قرآن و روایات، با مردم حرف بزند که برای مردم هم، قابل پذیرش باشد.

منبر سنتی را باید مانند فقه سنتی حفظ کرد، اما زمان و مکان باید در آن لحاظ بشود. یعنی اگر منبری بحث علمانه‌ای را طرح می‌کند، خارج از نیاز مردم نباشد. مثل این که در این روزگار، منبری در تهران، اصفهان، شیراز و یا شهرهای دیگر، روی منبر، مسأله پاك شدن و یا نجس شدن آب چاه را بیان کند، درحالی که الان، مردم شهرها، با آب چاه، سر و کار ندارند. در خانه‌ها چاهی وجود ندارد که بخواهند از آب آن استفاده کنند و یا با آن وضو بگیرند.

امروزه، حوزه علمیه قم، باید درس زمان‌شناسی، مردم‌شناسی برای طلاب بگذارد. طلاب با شناخت زمان و آشنایی با زمان، درمی‌یابند که چه جریان‌هایی، وجود دارند و در جریان هستند و با شناخت مردم، درمی‌یابند که مردم، مردم شصت سال پیش نیستند، عقل‌شان رشد کرده، آگاهی‌شان بالا رفته، به خاطر گستردگی دانشگاه‌ها، بیش‌تر پسران و دختران‌شان تحصیل کرده و از تحصیلات بالایی برخوردارند.

زمان‌شناسی و مردم‌شناسی دو رشته مهمی است که اروپاییان و آمریکاییها، بیش از سیصد سال است که روی آنها کار کرده‌اند؛ از این روی توانسته‌اند بر دنیا تسلط پیدا بکنند.

اینها اگر زمان‌شناس و مردم‌شناس نبودند، قدرت تسلط بر مردم و استعمار کردن کشورها را نداشتند.

ولی متأسفانه حوزه‌های ما، با گذشت سی سال از انقلاب اسلامی، با این دو رشته مهم، آشنایی ندارند. در حالی که کار آنها بستگی به این رشته‌ها دارد.

نکته‌ای را که در این جا لازم می‌دانم یادآوری کنم، باید توجه داشت که مباد منبرها از منبری حوزه‌ای و درس‌خوانده در حوزه خالی بشود.

یعنی باید دقت کرد و توجه داشت کسانی که لباس روحانیت را به تن ندارند، جایگزین منبری حوزه‌ای نشوند.

چون اینان، با پرستیژ خاص، مردم را جذب می‌کنند و جای نگرانی است که یواش یواش، کسانی از حوزه مایل بشوند که لباس نپوشیده وارد عرصه منبر بشوند و این موج محراب را هم بگیرد.

به نظر من این يك مشکل است که بعضی از مجالس مذهبی، در اختیار کسانی قرار می‌گیرد که لباس روحانیت را به تن ندارند. البته بعضی از اینها درس خوانده هستند، دانشگاهی هستند و شاید مقداری هم درسهای حوزه‌ای را خوانده باشند. در عین حال، درست نیست که این گونه افراد منبر بروند؛ زیرا علاوه بر پیامدهای بسیار ناخوشایندی که اکنون و در آینده می‌گذارند، به گونه‌ای تشویق طلاب دیگر است که از لباس روحانیت به در بیایند و باکت و شلوار منبر بروند و برای مردم سخن بگویند. این خطرناک است و برای جلوگیری از این خطر، که محراب را هم تهدید می‌کند، باید منبر به همین شکل سنتی، البته با لحاظ زمان و مکان، حفظ بشود.

حوزه: حضرت‌عالی، در بُعد منبر و خطابه و نگارش کتابهای ارزشمند و اثرگذار موفق بوده‌اید. بی‌گمان زندگی علمی و رمز موفقیت و آشنایی با آثار شما، می‌تواند برای طلاب و فضلا، مفید باشد، لطفاً در این باره، بویژه درباره کارهای قرآنی خود، نکته‌ها و زوایایی را که لازم می‌دانید، بیان کنید.

استاد: از آن جا که زندگی من ماجراهایی دارد، دوستان از سالها پیش از من می‌خواستند که خاطراتم را بنویسم و عرضه کنم که این کار انجام گرفت و آنچه بر من گذشته، از تولد تاکنون، در دو جلد نزدیک به دو

مصاحبه ها، ج 3، ص: 14

هزار صفحه در حال تنظیم شدن است. اما خودم به این کار علاقه نداشتم. هیچ دوست نداشتم که زندگی ام ثبت بشود.

من همیشه از شهرت گریزان بوده‌ام. از ایام جوانی‌ام، یکی از چیزهایی که از آن پرهیز داشتم، شهرت بوده است. همیشه از خدا می‌خواسته‌ام که شهرت را پیش نیاورد، اما کاملاً عکس شد.

در هر حال، اجمالی از زندگی خودم را، به امید این که پندی برای دیگران باشد، عرض می‌کنم:

در ایام تحصیل در دبیرستان و حتی زمانی که مدارکم برای ورود به دانشگاه کامل شد، در درون، کششی برای تحصیل در حوزه داشتم.

بالاخره این کشش عظیم، سبب شد که به حوزه علمیه وارد بشوم و به تحصیل علوم دینی بپردازم.

آنچه در ایام تحصیل در حوزه برای من مهم بود، جلوگیری از ضایع شدن وقت بود. سعی می کردم، از هرگونه نشست و برخاستهای وقت گیر و ضایع کننده وقت، پرهیز کنم.

تا وقتی که در حوزه بودم، درسها را جدی و بدون اتلاف وقت می خواندم. هنوز هم از کتابهای درسی، بخصوص ادبیات، جدا نشده‌ام. با این که کارم خیلی زیاد است، با این حال، به خاطر عمق پیدا کردن بیش تر در فهم آیات و روایات، با درسها و کتابهای درسی، ارتباط دارم، چه ادبیات و چه اصول و فقه.

اما يك بخش دیگر در زندگی من، منبر بود. منبر را از بیست و شش سالگی شروع کردم. به خاطر بیان روانی که خداوند متعال به من داده بود، خیلی زود در ایران شناخته شدم و هجوم برای دعوت از من، زیاد شد.

از همان آغاز، اساس منبرم را وصیت رسول گرامی اسلام قرار دادم که فرمود:

«إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ التَّقْلِينَ، مَا أَنْ تَمْسُكْتُمْ بِمَا لَنْ تَصْلَوْا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا اعْظَمُ مِنَ الْآخِرِ، كِتَابُ اللَّهِ وَعِزَّتِي.» 24

من در میان شما امت، دو شیء گرانقدر می گذارم. پس از من، تا هنگامی که در این دو شیء چنگ درزنید، هرگز گمراه نخواهید شد. یکی از این دو، از دیگری بزرگ تر است. این دو، کتاب خداست و عترت من.

و برای برد هرچه بیش تر سخن و اثرگذاری، شناخت مردم و زمان را سرلوحه کارم قرار دادم.

برای منبر مطالعات گسترده ای انجام داده‌ام، یادداشتهای بسیاری دارم. در بیش از بیست دفتر دویست صفحه‌ای مطالعات

منبرهایم ثبت است. نزدیک به پنجاه هزار ورقه آ. چهار، غیر از آن دفترها یادداشت دارم. الان اگر کسی به من بگوید

سال 1347، کجا منبر رفته‌ای و چه گفته‌ای، می توانم به این دفترها مراجعه کنم و پاسخ او را بگویم که سال 1347

محرم و یا ماه رمضان، کجا منبر رفته‌ام و چه گفته‌ام. من روی مطالعه منابع اسلامی خیلی وقت گذارده‌ام. اگر نوارهای مرا،

در 30-40 پیش گوش کنید، می بینید برای مردم، از منابع اسلامی سخن گفته‌ام، مثلاً از رجال کشی مطلب نقل

کرده‌ام. از کتابهای عمیق شیعه و سنی، مطالبی را در منبر برای مردم گفته‌ام. علاوه بر این، از همان آغاز، یعنی سال

1346 شمسی، مجله‌های علمی، کتابهای علمی، مانند: روان‌شناسی، نجوم و جامعه‌شناسی را در برنامه مطالعاتی خود، قرار داده‌ام.

سعی‌ام بر این بوده که با نگاه علمی دانشمندان مغرب زمین، حتی شوروی سوسیالیستی آشنا بشوم. الان در کتابخانه‌ام، کتابهایی دارم که ترجمه کتابهای دانشمندان مغرب‌زمین و شوروی است.

حالا فکر نکنید اگر می‌خواستم درباره توحید، آیات توحیدی قرآن مجید را در منبر مطرح کنم، مثلاً مانند آیه شریفه:

«الذی جعل لکم فراشاً والسماء بناء، وانزل من السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقاً لکم فلا تجعلوا لله انداداً وانتم تعلمون.» 25

آن پروردگاری که زمین را برای شما بستری گسترده و آسمان را سقفی برافراشته قرار داد و از آسمان، آبی [مانند برف و باران] نازل کرد و به وسیله آن از میوه‌های گوناگون، رزق و روزی برای شما بیرون آورد. پس برای آن شریکان و همتایان قرار ندهید.

در حالی که می‌دانید [برای خدا در آفریدن و روزی دادن، شریک و همتایی وجود ندارد].

کتابهای زمین‌شناسی و نجوم، کتابهای مربوط به خوراکیها و میوه‌ها، چه خارجی و چه داخلی را می‌دیدم.

البته این عنایت را خدا به من داشت که آنها را تحمیل به آیات و روایات نمی‌کردم.

ولی آن‌چه به نظر من اصولی بود، آنها را با آیات و روایات درمی‌آمیختم و یک منبر جذاب و درخور و اثرگذار به وجود می‌آمد.

اگر جوانانی پای منبر می‌آمدند و شبهه داشتند و یا احیاناً بی‌دین بودند، وقتی که می‌شنیدند که قرآن مجید، هزار و پانصد سال پیش به این مسائل مهم، به صورت کلی، اشاراتی دارد، برای آنان، اعتقاداً خوب بود. یعنی اگر تحت تأثیر تبلیغات دشمنان اسلام قرار گرفته بودند، از نظر اعتقادی نجات می‌یافتند.

چون به لطف خدا، قدرت موعظه و نصیحت گویم زیاد بود و سخنان‌ام اثر روحی و تربیتی می‌گذاشت.

از وقتی که این مؤسسه را تأسیس کرده‌ام و دوستان دست اندرکار، در مقام این درآمدند که نوارهای سخنرانیهای مرا، در تهران و شهرستانها جمع کنند، از سالهای 1349-50 تاکنون، شش هزار نوار جمع‌آوری شده است.

این نوارها هم از سال گذشته، طبق طرحی که خودم داده‌ام، رده‌بندی شده و در حال پیاده‌کردن آنها هستیم.

مصاحبه‌ها، ج 3، ص: 15

اگر خداوند توفیق بدهد این نوارها، پیاده، تنظیم و چاپ بشود، دویست جلد کتاب خواهد شد که منبع عظیمی برای منبر شیعه خواهد بود.

سه جلد آن، با عنوانهایی چون: عقل کلید گنج سعادت، در 494 صفحه؛ عقل محرم راز ملکوت، در 527 صفحه؛ حدیث عقل و نفس آدمی در آینه قرآن، در 479 صفحه، چاپ شده است.

به نظر من منبع خیلی خوبی است. از این جهت که من برای ده شب منبر سی تا منبع را مطالعه کرده، مطالب را پخته‌ام و در کنار هم چیده‌ام، تا یک منبر خوب از آب دربیاید. این کتابها که حاوی سخنرانیهای من است، یک سفره آماده است برای کسانی که می‌خواهند منبر بروند.

عناوین این کتابها، از عقل، توحید، نبوت، ولایت و معاد شروع می‌شود، تا برسد به مباحث اخلاقی و اجتماعی.

بعضی از عناوین قرآن، مثل «اولیاء الله» شاید پنج جلد بشود.

بخش سوم زندگی‌ام، تألیف و ترجمه است. علت و انگیزه رویکرد به تألیف و ترجمه را نمی‌دانم. از سال 1350 شمسی به فکر تألیف و ترجمه افتادم. شاید علت‌اش این بوده که وقتی می‌دیدم، منبر ندارم و یا درس و بحث ندارم، خواسته‌ام از ضایع شدنِ عمرم جلوگیری کنم.

از ضایع شدن عمرم به شدت می‌ترسیدم. می‌ترسیدم که فردای قیامت، به خاطر هدر رفتن عمرم مؤاخذه بشوم؛ زیرا که خداوند می‌فرماید:

«... اولم نعیرکم ما یتذکر فیہ من تذکر ...» 26

آیا شما را چندان عمر ندادیم که هرکس می‌خواست در آن مقدار عمر متذکر شود، متذکر می‌شد.

این نگرانی از ضایع شدن عمر، مرا واداشت که دست به تألیف بزنم، که تا الان به لطف خدا- غیر از مطالب سخنرانیهایم که از نوار پیاده، تنظیم و چاپ می‌شود- شصت جلد کتاب، برابر نیازهای زمان نوشته‌ام. به این خاطر، به بیست و پنج، و سی و سه بار چاپ، بعضی از آنها رسیده است.

حدود ده کتاب از کتابهایم، به هفت زبان ترجمه شده است. انتشاراتی که این آثار را به زبانهای گوناگون ترجمه کرده و به خارج فرستاده است، نامه‌های زیادی را به زبانهای مختلف به من نشان داد که بیانگر استقبال خوانندگان از چندین کشور بود.

ناشر می‌گفت: یکی کتابی را که ترجمه می‌کنیم و به خارج می‌فرستیم، بین پنج تا هفت سال طول می‌کشد که تا سه هزار از آن به فروش برسد؛ اما کتابهای شما، در مدت سه سال، به چاپ سوم و چهارم رسیده است.

بعد به فکر افتادم که چهار کتاب بزرگ و الهی را ترجمه کنم: قرآن، نهج البلاغه، صحیفه سجادیه و مفاتیح الجنان.

* ترجمه قرآن، حاصل چهار سال تلاش مستمر است. این ترجمه با رجوع به چهل کتاب علمی و تفاسیر شیعه و سنی، و بدون مراجعه به ترجمه‌های دیگر، سامان یافته است. کتابهای علمی مانند: اعراب القرآن، علوم العربیه، مغنی اللیب، مفردات راغب، المنجد، فروق اللغات، العین، مصباح المنیر، فرهنگ معین، مجمع البحرین، و تفاسیری چون: الصافی، الکشاف، مجمع البیان، المیزان، ایسر التفاسیر، نور الثقلین، روض الجنان و ...

در این ترجمه، بیش‌تر، توجه‌ام به این بود که ساده و روان و خالی از ابهام و پیچیدگی باشد. جمله‌های توضیحی به گونه‌ای است که اگر کمانک () برداشته شود، مطلب و متن داخل آن، با جمله‌های قبل و بعد، به روشنی پیوند دارد.

این ترجمه سه‌بار بازنویسی و دوبار بازخوانی، به وسیله دو ویرایش‌گر، شده است و پیش از چاپ به مرکز مطالعات ترجمه‌ها تحویل شد که ترجمه را نقد و بررسی کنند. بعد از چهار ماه که نقد و بررسی پژوهشگران این مرکز به طول انجامید، دو - سه تذکر دادند که اصلاح شد و بعد در نامه‌ای رسمی اعلام داشتند:

«ترجمه شما از قرآن مجید، به وسیله کارشناسان مرکز، مطالعه و بررسی شد که حاصل دیدگاه و نقطه نظرات ایشان، ذیلاً به اطلاع می‌رسد: ترجمه از نظر نگارش ساده و روان و قابل فهم همگان است. بخصوص آن که در موارد لازم، توضیحاتی بر آن افزوده شده است.

از ترجمه پیداست که در کار آن دقت به عمل آمده و از بسیاری از کاستیها و لغزشهایی که برای مترجمان پیش آمده، دور است.»

در این دو - سه سالی که این ترجمه چاپ شده، نزدیک به چهل هزار نسخه از آن چاپ شده و به فروش رسیده است. به نظر من هنوز جای خودش را باز نکرده است. زیرا ترجمه به صورتی است که همگان می‌توانند به خوبی از آن استفاده کنند؛ از تحصیل‌کردگان، دانشجویان، تا افراد کم سواد.

ترجمه به مفاهیم آیات نزدیک است. نوآوری هم در ترجمه زیاد است. بنا دارم يك رساله مستقل درباره نوآوریهای این ترجمه بنویسم که هنوز فرصت نکرده‌ام.

* ترجمه نهج البلاغه: در این ترجمه، برای اولین بار، ترجمه زیرنویس است. متن فارسی با متن عربی، برابر است. ترجمه به گونه‌ای نیست که از جمله بالا، کم بیاید، یا زیاد. این ترجمه، بیش از سی بار به چاپ رسیده است.

مصاحبه ها، ج 3، ص: 16

* ترجمه صحیفه: به نظر من این ترجمه روان‌ترین ترجمه‌ای است که تاکنون از صحیفه سجاده، انجام گرفته است.

* مفاتیح الجنان: مفاتیح الجنان، در کنار قرآن، در همه خانه‌ها، مساجد، امامزاده‌ها و حرما وجود دارد. جایگاه این اثر ارزشمند، مرا به این فکر واداشته بود که خوب است از این اثر، ترجمه روانی در دسترس اهل دعا و مؤمنان قرار بگیرد.

این فکر در ذهن من بود، تا این که با آخرین بازمانده مرحوم محدث قمی، مرحوم آقاشیخ محسن، (ایشان دو - سه ماهی است که فوت کرده) ملاقاتی داشتم. به ایشان عرض کردم:

«انشای فارسی مفاتیح الجنان، انشای هشتاد سال پیش است. خیلی از لغاتی که در آن به کار برده شده، امروزها نمی‌فهمند. قلم فارسی ایشان، در همان زمان هم قلم سنگینی بوده است. گاهی خواننده مطالبی را شروع می‌کند، نتیجه را گم می‌کند، یعنی انشاء، يك انشاء کلاف مانندی است.»

به ایشان گفتم:

«اگر اجازه بدهید من انشای فارسی حاج شیخ عباس را، بدون این که به چهارچوب مفاتیح دست بخورد، به قلم امروز برگردانم. یعنی انجام يك چنین ادبی مطلوب که فعل کجا باشد، فاعل کجا باشد.»

ایشان پس از توضیحات من، گفت:

«اگر شما این کار را انجام بدهید، اجازه می‌دهم.»

در طول يك سال، هم مطالب فارسی مفاتیح را به زبان روز برگردانده‌ام، هم دعاها را به همان سبک قرآن، نهج البلاغه و صحیفه، ترجمه کرده‌ام.

حوزه: در پایان، خواهشمندم، ما و دیگر طلاب را اندرز بدهید و نکته‌هایی را که پس از تجربه‌های فراوان به دست آورده‌اید، به ما نیز گوشزد بفرمایید.

استاد: من طلبه‌ها را خیلی دوست دارم. من به کسانی که در این لباس هستند و برای کسب علم تلاش می‌کنند و به دنبال این هستند که فردا سنگری را بگیرند و به دین خدا خدمت بکنند، علاقه خاص دارم.

از آرزوهای من این است که شاید از موارد طول امل باشد که رسول خدا نمی‌فرماید 27.

ولی من گرفتار طول امل مثبت 28 شده‌ام. و آن این که: خداوند به من چنان امکانات بدهد، یا آن قدر آبرویم هزینه شود که تمام طلابی که در قم مشغول به تحصیل علم هستند، زحمت می‌کشند، درس می‌خوانند، به تناسب شخصیت‌شان، خانه‌دار بشوند، هیچ‌گونه بدهی و مشکلی نداشته باشند و بتوانند با خیال آسوده درس بخوانند.

سفارش من، به طلاب عزیز این است که: درس بخوانند، سعی کنند مایه‌های علمی‌شان بالا برود و عالم بشوند.

و از اساتید بزرگوار هم تقاضا می‌کنم، کمال دلسوزی را نسبت به طلاب در انتقال علم و تشویق‌شان داشته باشند.

از مراجع هم تقاضا می‌کنم: یک خانه‌سازی مفصل داشته باشند و طلبه‌هایی که خوب درس می‌خوانند و نمرات خوبی دارند و از مشکل مسکن رنج می‌برند، در این خانه‌ها به مدت ده- پانزده سال بمانند و وقتی کارآمدتر شدند و صاحب مسکن، مسکنی را که در اختیار دارند به دیگری واگذارند.

من، خیلی از مشکلات مالی طلبه‌ها رنج می‌برم. آرزو دارم طلبه اصلاً دغدغه معیشت نداشته باشد. بر من سخت می‌گذرد که می‌بینم طلاب برای پول اندکی، در صف‌های طولانی شهریه می‌ایستند و این را من، مناسب شخصیت و جایگاه طلبه نمی‌دانم. ای کاش آنانی که شهریه طلاب را می‌دهند، برای این موضوع فکری بردارند و حسابی باز کنند و همه پولها را در یک حساب بریزند. حالا به نام من نباشد، به نام آن آقا نباشد، به جایی بر نمی‌خورد، پول مال امام زمان است. این پول باارزش، که باارزش‌ترین پول است، چون مال امام زمان است، باید، باارزش‌مندترین راه به طلبه‌ها برسد.

حوزه: از این که وقت گذاشتید و نکته‌ها و مطالب موردنیاز را به روشنی بیان کردید سپاسگزاریم و امیدواریم بتوانیم از بیانات حضرت عالی به بهترین وجه بهره ببریم.

استاد: متشکرم.

یادداشتها:

1. انبیای الهی، با خطابه و بهره‌گیری از فن بیان، قوم خویش را از وادی ظلمت، به وادی نور و زندگی سعادت‌مندانه می‌کشانده و عقل آنان را برای پیمودن راه روشن رستگاری بیدار می‌ساخته‌اند.

رسول گرامی اسلام (ص) با بهره‌گیری از این فن و هنر، که در آن سرآمد عرب بود (خود آن بزرگوار می‌فرماید: انا أفصح من نطق بالضاد: من فصیح‌ترین کسی هستم که به عربی سخن گفته است) نفخه حیات را بر کالبد بی‌روح و افسرده مردمان آن روزگار بردمید.

خطبه‌های او، از لهو و لغو، هیجان آفرینی‌های دروغین، خیال‌انگیزیها، افتخارات نابخردانه، طایفه‌مداری و قبیله‌گرایی، تعصبهای کور، جنگاوریهای خونین و خائمان‌سوز، بی‌رحمیها، بازگویی قساوتها و شقاوتها، کشتارهای سبعانه به دور بودند.

خطبه‌های او، سراسر بیدارگرانه، دانش‌افزا و جهل‌زدا بودند و مشعلهای بیداری را در ظلمانی‌ترین دلها و ذهنها می‌افروختند و راه روشن بیداری را از کزراه‌های ظلمت‌آفرین، می‌نمایاندند.

و چه زیبا و باشکوه، آهنگین و با موسیقای دلانویز، جویبار توحید ناب را به مزرعه دلها جاری می‌ساختند و از شرک، ستم، فریبکاری، خرافه و خرافه‌گرایی پرهیز می‌دادند.

خطبه‌های او، قیامت را، فرا یاد می‌آوردند.

عرب با خطبه آشنا بود؛ اما از آن‌چه که در خطابه‌های بیدارگرانه و شورانگیز رسول خدا، موج می‌زد، بیگانه بود و این پدیده جدید و هنگامه آفرین را با شگفتی می‌نگریست و در زوایای ذهن خود به بررسی دقیقه‌های آن می‌پرداخت. سخنان حکیمانه و بسیار بسیار فراتر و ژرف‌تر از آن‌چه تاکنون از سرامدان، ناموران و بزرگان شعر و خطابه شنیده بود.

آن‌چه از محمد (ص) می‌شنید از سنخ دیگر بود و هیچ همانندی با سخنان خطیبان و شاعران بزرگ جاهلی نداشت. به دل آرامش می‌داد، روح را به پرواز درمی‌آورد و زیباییها و زشتیها را می‌نمایاند.

رسول گرامی اسلام، از آن روزی که پیام ناب وحی را نبوئید و سرش وحی، چشمه زلال وحی را به سینه نورانی‌اش جاری ساخت، به کرسی خطابه فرا رفت و قوم خود را به بهره‌گیری از نعمتها و موهبتهای بی‌شمار الهی در سرانجام توحید فراخواند:

«يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ، يَا مَعْشَرَ الْعَرَبِ ادْعُوكُمْ إِلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنْتُمْ رَسُولُ اللَّهِ وَأَمْرُكُمْ بِخَلْعِ الْإِنْدَادِ وَالْإِصْنَامِ...»

*** «ایها الناس ان الرائد لا يكذب اهله والله لو كذبتُ الناس جميعاً ما كذبتكم ولو غررت الناس جميعاً ما غررتكم والله الذي لا اله الا هو اني رسول الله اليكم حقاً خاصه والى الناس كافة والله لتموتون كما تنامون وتبعثون كما تستنفظون ولتحاسبون بما تعلمون ولتجزون بالأحسان احساناً وبالسوء سُوءاً وأتھا لجنّة ابدا والنار أبداً» كامل ابن اثير، ج 2 / 27.

و دهها خطبه ديگر كه انقلاب روي را در انسان و دگرگونيهاي ژرف را در ارکان جامعه پديد مي آورد و انسان را به سوي نقطه اي سير مي داد كه مديريت دروني و بيروني خود را زير لواي رب العالمين قرار دهد.

خطبه هاي توحيدى، توجه دهنده به معاد، روز به روز اوج مي گيرند و زمينه ها را براي رويش آموزه هاي وحياني در مزرعه دلها و در دل جامعه شرك زده مهيا مي سازند و بنياني نوين نهاده مي شود كه در هميشه روزگاران، انسان مسلمان از اين طريق و با اين شيوه مقدس، به آبشخورهاي توحيدى رهنمون شود و از شرك و آنچه جامعه را از مسير توحيدى باز مي دارد، پرهيز داده شود و آگاه و هشيار بار بيابد كه در پيرامون اش چه مي گذرد و دشمنان براي او چه نقشه ها و طرحهاي دارند.

2. از صنايعات خمس، يكي خطابه است:

«خطابه عبارت از سخني است كه در برابر جمع، براي اقناع و برانگيختن آنها ايراد مي شود. و فنّ خطابه صنايعتي است كه آيين و روش توفيق در اقناع را مي آموزد.

مقصود از خطابه اين است كه شنونده، منفعل شود و سخن را به دل پذيرا گردد.

مقدمات خطابه، از مشهورات و مضمونات و مقبولات است.

و چون خطيب به اقوال پيامبران و اوليای دين و بزرگان كه مقبول القول اند، استشهاد مي جويد، و لحن را با كلام متناسب مي كند، سخن اش بر دلها مي نشيند و اگر مهارت در فن داشته باشد، دلها را از جاي مي جنباند و شوري در حاضران برمي انگيزد.

به همين جهت خواهجه در تأثير خطابه مي گويد:

«هیچ صنعتی از صناعات خمس، در افاده تصدیقِ اقناعی به درجه خطابه نمی‌رسد. زیرا عقول عامه، از ادراکِ قیاسات برهانی قاصر است، بلکه از جدل هم. چون جدل هم در تعلق به کلیات، جاری مجرای برهان است. پس صنعتی که متکفل افادتِ اقناع بود در اذهان جمهور،

مصاحبه ها، ج 3، ص: 18

جز خطابت نبود.»

اساس الاقتباس / 531.

بلی در حقیقت، برهان، اختصاص به خواص دارد و خطابه، به عوام. چه به قول معلم اول:

«ایمان بعضی از مردم به ظنونشان، کم‌تر از ایمان دیگران به علمشان نیست.»

و باز خواجه می‌گوید:

«و اشارت نص تنزیل، آن‌جا که فرموده است، عزّ من قائل: ادع الی سبیل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتي هي احسن.» (سوره نحل، آیه 125). موافق این ترتیب است.»

اساس الاقتباس / 531.

و چنانکه گفته‌اند: مراد از حکمت، برهان است و مراد از موعظه حسنه، خطابه و مراد از جادلهم، جدل.

از جمله عواملی که موجب کمال تأثیر خطابه می‌شود، استشهاد و تمثیل و نقل داستانها و حکایات است زیرا که:

«تمثیل به طبع عوام نزدیک‌تر بود از قیاس. چه قیاس، به بیان لمیت مقدمات محتاج بود و به آن سبب علمی نماید و تمثیل از آن مستغنی بود.» رساله فدروس از افلاطون، ترجمه دکتر محمود صناعی / 264.

اما يك عامل دیگر نیز، در قدرت تأثیر خطابه بی‌اندازه مؤثر است که شاید پیشینیان، چندان توجهی بدان نداشته‌اند و آن این است که خطابه در حضور جمع ایراد می‌شود. و در جمع، به تعبیر جامعه‌شناسان، وجدانی خاص حکمفرماست که همه حاضران را تحت تأثیر قرار می‌دهد. پس همان جوّ اجتماعی نیز، تأثیر را چند برابر می‌کند. و اگر يك سخن در حضور عده‌ای اندک و بی‌توجه، ایراد شود، یا در حضور هزاران نفر باایمان و باتوجه تأثیرش یکسان نخواهد بود.

شرط خطابه این است که آنچه در آن ایراد می‌شود، به سوی غرض و غایتی معین جریان یابد و هر عبارتی در نظام کلّ خطابه محلی مشخص داشته باشد. بنابراین، هر سخنران، باید در سخن خود، طرحی دقیق و نقشه‌ای منظم و سنجیده را تعقیب کند و از پراکنده‌گویی و سخنان مشوش و غیرمنظم بپرهیزد. به قول افلاطون:

«هر خطابه و گفتار، باید موجود زنده‌ای باشد. یعنی سر و دست و پا داشته باشد و در آن میانه‌ای و انجمنی و آغازی وجود داشته باشد. و این قسمت‌ها با هم ربط و تناسبی داشته باشند.» همان.

و به قول شاعر خودمان

سخن را سر است ای خداوند وین

میاور سخن در میان سخن

خطابه معمولاً مشتمل بر دو چیز است: یکی عمود و دیگری اعوان.

عمود سخنانی است که مستقیماً اثبات مطلوب می‌کند و اعوان اقوال و احوالی است خارج از آن.

منطق صوری، دکتر محمد خوانساری،

ج 1 و 2/233 - 235، آگاه، تهران 1359.

3. سوره رحمان، آیه 3 و 4. مرحوم علامه محمدجواد مغنیه در ذیل این دو آیه شریفه می‌نویسد:

«مراد از بیان، هر چیزی است که بر مقصود دلالت کند، لفظ باشد یا خط، یا نقش و یا اشاره. البته سخن، برجسته‌ترین نوع بیان است و ابزار آن، همان زبان می‌باشد که فرمانبردارترین اعضای انسان برای انسان، پرتحرک‌ترین و چابک‌ترین آن‌هاست و خستگی را نمی‌شناسد و این ویژگی در سایر اعضای انسان وجود ندارد. بیان، بویژه سخن، از بزرگ‌ترین و کامل‌ترین نعمتهاست؛ زیرا به وسیله بیان است که انسان، مقاصد خویش را بیان می‌کند و مقاصد دیگران را برآورده می‌سازد و نیز ادیان به وسیله آن شناخته می‌شود.»

مصاحبه‌ها، ج 3، ص: 19

تفسیر کاشف، علامه محمدجواد مغنیه،

ترجمه موسی دانش، ج 7 / 341، بوستان کتاب.

امام صادق درباره نطق به مفضل می فرماید:

«تأمل يا مفضل ما انعم الله، تقدست اسماءه، به على الانسان من هذا النطق الذي يعبر به عما في ضميره وما يحظر بقلبه ونتيجة فكره وبه يفهم عن غيره ما في نفسه ولولا ذلك كان بمنزلة البهائم المهمله التي لا تخبر عن نفسها بشيء ولا تفهم عن مخبر شيئاً.

وكذلك الكتابة التي بها تُقَيُّدُ اخبار الماضين للباقيين واخبار الباقيين للآتين وبها تخلد الكتب في العلوم والاداب وغيرها.»
بحارالانوار، ج 3 / 82.

مفضل دقت کن در نعمت نطق که باری تعالی بهتر از آن به انسان اعطا نکرده است. نطقی که به وسیله آن چیزهایی را که در باطن دارد، بیان می کند، یا آنچه را که به خاطرش خطور کرده، یا از اندیشیدن بهره اش شده، به زبان می آورد. همچنین با سخن گفتن، چیزهای را از غیر خود می فهمد که در ضمیر او نهفته بود.

اگر آدمی نطق نمی دانست، همانند چهارپایان می بود که نه قدرت داشت از خود چیزی خبر دهد و نه می توانست از کسی که خبر می دهد، چیزی بفهمد. همچنین مفضل دقت کن در امر نوشتار که اخبار پیشینیان را برای باقی ماندگان و اخبار باقی ماندگان را برای آیندگان در بند می کشد و ضبط می کند که فراموش نشوند.

و نیز به وسیله نوشتار، کتابهای دانشمندان پیشین، که در دانشها و آداب و دیگر رشته ها نگاشته اند، باقی و جاودان می ماند.

4. امام علی (ع) می فرماید:

«من تأدب بآداب الله عزوجل أذاه إلى الفلاح الدائم.»

هر که به آداب خداوند بزرگ، مؤدب شود، او را به رستگاری جاوید رساند.

«وفي فقه الرضا (ع) [لما نزلت] «ولا تمدن عينيك إلى ما متعنا به ازواجاً منهم» امر النبي (ص) منادياً يُنادي من لم يتأدب بأدب الله تقطعت نفسه على الدنيا حسرات.»

چون آیه شریفه: «اگر بعضی از مردان و زنان‌شان را به چیزی بهره‌ور ساخته‌ام، تو بدان چشم مدوز» نازل گشت، پیامبر خدا (ص) جارچی را فرمود که جار زند هرکه به آداب خداوند آراسته نشود، با حسرت دستش از دنیا کوتاه شود.

میزان الحکمه، محمدی ری‌شهری،

ترجمه حمیدرضا شیخی، ج 1/106، دار الحدیث.

5. خداوند متعال از زبان حضرت نوح (ع) نقل می‌کند که خطاب به قوم‌اش گفت:

«ابَلِّغْكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحْ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»

سوره اعراف، آیه 62

پیامهای پروردگارم را به شما می‌رسانم و برای شما خیرخواهی می‌کنم و از سوی خدا حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.

و خداوند متعال از زبان حضرت هود (ع) نقل می‌کند که خطاب به قوم عاد گفت:

«ابَلِّغْكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ» همان، آیه 68.

پیامهای پروردگارم را به شما می‌رسانم و برای شما خیرخواهی امینم.

و خداوند متعال از زبان حضرت صالح (ع) نقل می‌کند که خطاب به قوم ثمود گفت:

مصاحبه‌ها، ج 3، ص: 20

«... وقال يا قوم لقد أبلغتكم رسالة ربِّي ونصحت لكم ولكن لا تحبون الناصحين.» (همان، آیه 79).

و گفت ای قوم من! قطعاً من پیام پروردگارم را به شما رساندم و برای‌تان خیرخواهی کردم. ولی شما، خیرخواهان را دوست ندارید.

شهید مطهری درباره معنی و جایگاه «نُصْح» در قرآن می‌نویسد:

در قرآن راجع به ابلاغ و دعوت، کلمه «نُصَح» از زبان داعیان الهی زیاد آمده است. نُصَح، یعنی خیرخواهی به معنی خلوص. چون نُصَح در لغت عرب، در مقابل غِش است. وقتی که در يك جنسی، در يك کالایی از غیرخودش قاطی بکنند، اصطلاحاً می گویند غِش داخل اش کرده اند.

نُصَح در مقابل غِش است. یعنی سخن باید خلوص داشته باشد. یعنی از کمالِ خیرخواهی طرف و از سوز دل برخاسته باشد. آن کسی می تواند داعی الی الله و مبلغ پیام خدا باشد که سخن اش نُصَح باشد، یعنی هیچ انگیزه ای جز خیر و مصلحت مردم نداشته باشد. سخن اش از سوز دل برخیزد که:

«ان الکلام اذا خرج من القلب دخل فی القلب واذا خرج من اللسان لم يتجاوز ال آذان.»

سخن، کز جان برون آید نشنید لاجرم بر دل. و سخنی که فقط از زبان بیرون بیاید و دل از آن بی خبر باشد، از گوشه های مردم تجاوز نمی کند.

(سیری در سیره نبوی، شهید مرتضی مطهری / 198 - 199،

صدرا، مهر 1366.

6. «لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز الیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤوف رحیم.» سوره توبه، آیه 128.

یقیناً، پیامبری از جنس خودتان به سوی تان آمد که به رنج و مشقت افتادن تان بر او دشوار است. اشتیاق شدیدی به [هدایت] شما دارد و نسبت به مؤمنان رؤوف و مهربان است.

7. سوره اعراف، آیه 85.

8. همان، آیه 65.

9. تفسیر روح المعانی، آلوسی، ج 144 / 26؛ تاریخ ابن خلدون، ج 1 / 325؛ نهج البلاغه، عبده، ج 4 / 36 پاورقی. و در بحار الانوار، ج 72 / 137، از رسول اکرم (ص) روایت شده است: «الشیخ فی اهله کالنبی فی امته.»

10. مجموعه ورام، ج 2 / 277.

11. سید حمیری، ابوهاشم (یا ابوعامر) اسماعیل بن قاسم حمیری (105-173 ه. ق) ملقب به سید، شجاع‌ترین شاعر شیعی است و در علاقه‌مندی و پای‌بندی به مکتب اهل بیت زیانزد خاص و عام.

در نعمان - به قول یاقوت حموی وادی است در شام یا واسط عراق - چشم به جهان گشود. زندگی را در بصره و کوفه گذراند.

پدر و مادرش خارجی مذهب و دشمن علی بودند. خود او ابتدا مذهب کیسانی (یعنی قائل به امامت محمد بن حنفیه بود) بعد به مذاهب اثناعشری گرایید.

ابوالفرج اصفهانی درباره عقیده پدر و مادر سید حمیری، و گرایشهای فکری خود او می‌نویسد:

«... پدر و مادر سید اسماعیل حمیری، خارجی و اباضی بودند و در بصره، در غرفه بنی صبه مسکن داشتند. سید می‌گفت: چه مدتها که امیرالمؤمنین را در این غرفه دشنام داده‌اند.

وقتی از او پرسیدند پس تو چطور به مذهب تشیع درآمده‌ای، می‌گفت: این رحمت خداست که وجود مرا گرفته است.

از سید روایت شده که ابوبن او وقتی از تشیع پسر باخبر شدند درصدد قتل او برآمدند. سید نزد عقبه بن سلم هنائی رفته، او را از این قصه آگاه ساخت. عقبه نیز او را در پناه خویش درآورد.»

الاعانی، ابوالفرج اصفهانی، ترجمه محمدحسین مشایخ فریدنی،

مصاحبه‌ها، ج 3، ص: 21

ج 1/ 775، علمی و فرهنگی تهران، 1368.

پراثرترین شاعر دوران اسلامی است، تا جایی که کسی نتوانسته اشعار او را گرد آورد. صاحب روضات الجنات می‌نویسد:

«هیچ يك از شعرای عرب، به اندازه سید در انواع شعر عربی و نظم قصص و اخبار و احادیث، طبع آزمایی نکرده و در این زمینه‌ها به قدر او تسلط نداشته است.»

همان/ 773، مقدمه شرح حال سیدحمیری، به قلم مترجم.

در تذکره ابن معتز آمده است:

«چهار دختر او، هر يك، چهارصد قصیده جداگانه از پدر، حفظ داشته‌اند.» همان.

آنچه شاعر را والایی می‌بخشد و او را از همگان برتر می‌نشانند، غدیریه‌ها، سروده‌های آیینی، عاشورایی و دفاعی‌های هنگامه آفرین و رستاخیزی اوست از مکتب ناب، زلال، توحیدی و شرك‌زدایی اهل بیت. مکتبی که پیروی و وابستگی به آن، یعنی قداغزای در برابر شرك، ستم و هرچه ناپاکی و آلودگی و خضوع در برابر ارزشها و زیباییها.

بیست و سه غدیریه دارد که علامه امینی آنها را در الغدیر بازتاب داده است. هاشمیات سید و مرثیه‌های او درباره شهیدان طف، همیشه الهام‌بخش شاعران عاشورایی و شیعی بوده است.

مناقب علی (ع) در شعرها و سروده‌های او جایگاه والایی دارند. هیچ‌یک از منقبتها و فضیلت‌های آن بزرگوار نیست، مگر این که درسروده‌های سید جان گرفته و نمودی زیبا و چشم‌نواز پیدا کرده است. مناقب علی (ع) کهکشانی است بس زیبا، چشم‌نواز در آسمان شعر سید.

اما مرثیه‌های او در سوگ حسین بن علی (ع) بس غم‌فزا است و دریا دریا اندوه از آسمان می‌باراند و جام قلب هر جان شیفته آن بزرگوار را لبالب از حزن می‌سازد.

ابوالفرج اصفهانی از شرفیابی سید به محضر امام صادق (ع) و انتشار غم سروده خود درباره لاله به خون خفته زهرا (س) این سان روایت می‌کند:

«علی بن اسماعیل تمیمی، از پدرش روایت کرده است که روزی در محضر ابوعبدالله جعفر بن محمد بودم که حاجب او درآمد و برای سید اجازه ورود خواست. آن حضرت امر فرمود، او را به درون خانه راهنمایی کند. بانوان حرم را نیز پشت پرده نشانید. سید وارد شد و سلام کرد و نشست.

جعفر بن محمد از او خواست از اشعار خود انشا کند و او این ابیات را انشا کرد:

أمرور علی جَدَّتِ الحسین

فقل لأعظمه الزکيّه

أعظما لازلّت من

وطفاء ساكبة رويّة

واذا مررت بقبره

فأطل به وقف المطيه

وابك المطهر للمطهر

والمطهرة التقيه

كبكاء معولة أتت

يوماً لواحدھا المنية

مصاحبه ها، ج 3، ص: 22

بر قبر حسین بگذر و به استخوانهای معطر او بگو

ای استخوانها! پیوسته از ابری سنگین و باران ریز سیراب باشید.

چون به قبر او گذشتی، پس شتر خویش را مدتی در آنجا متوقف ساز.

و بر آن پیکر پاك، که زاده آن مرد پاك و بانوی پاك است، گریه کن.

چون گریه زن فرزند مرده‌ای که روزی مرگ بر فرزند یگانه او درآمده است.

اسماعیل تمیمی روایت کرده است که دیدم اشکهای جعفر بن محمد بر رخسارهایش فرو می‌ریزد و بانگ شیون و گریه از خانه او برخاسته است. تا این که سید را فرمود: بس کند و او بس کرد. «همان/ 781-782».

شاعر متعهد، شیفته و علاقه‌مند به مکتب فکری علی و اولاد معصوم‌اش، به سال 1790 هجری در بغداد چشم از جهان فرو بست. در محله شیعه‌نشین کرخ بغداد، به خاک سپرده شد.

الذریعه، آقابزرگ تهرانی، ج 1 / 268.

12. دَعْبِلْ خُزَاعِي به سال 148 هجری - سال شهادت امام صادق (ع) - در خانواده‌ای مشهور به علم و ادب و دوستدار اهل بیت، دیده به جهان گشود و در دوران نُه خلیفه جورپیشه عباسی (منصور، مهدی، هادی، هارون، امین، مأمون، معتصم، واثق و متوکل) زندگی پرفراز و نشیب خود را سپری کرد. در حالی که به خاطر حق‌گویی و تلاش در راه اعتلای مکتب اهل بیت، این دوران پر ادبار و سیاه را، همیشه دار بر دوش بود.

علامه مجلسی درباره نسب وی می‌نویسد:

«دَعْبِلْ، به کسر دال و سکون عین و کسر با است. و ابوعلی کنیت او بود. و پسر علی بود و او پسر زَیْن و او پسر عثمان و او پسر عبدالرحمن و او پسر عبدالله و او پسر بدیل و بدیل پسر ورقاء و او از قبیله خزاعه است. بدیل بن ورقاء، جدّ او، از صحابه حضرت رسول (ص) بوده و دَعْبِلْ از شعرا و بلغای مشهور عرب است و صاحب دیوان و تصانیف مشهوره است و از شیعیان خالص اهل بیت است و مداح حضرت امام الانس و الجان، علی بن موسی الرضا بوده است.

و علامه، علیه الرحمه، در کتاب خلاصه گفته است که: دَعْبِلْ خُزَاعِي در میان اصحاب ما، مشهور است و حال او در کمال ایمان و علو منزلت و عظمت شأن معلوم است.

و شیخ نجاشی نیز او را مدح بسیار کرده است و تصانیف او را در فهرست خود ذکر کرده است و سند خود را به او متصل کرده است.»

شرح تأییه دَعْبِلْ خُزَاعِي، علامه مجلسی، تصحیح علی محدث/ 13-14.

دَعْبِلْ، پس از آن که دگرگونیهای ژرفی در روح‌اش پدید آمد و به سوی آفاق معنوی بال گشود، بر چشمه‌ساران زلال فرود آمد، بر کنار برکه اهل بیت، با این مکتب، از عمق جان آشنا شد و سرچشمه‌ها را شناخت و بر ساحل آرام، روحبخش و دلاویز آن، خیمه و خرگاه خود را افراشت و رایت عشق به این مکتب را افراخت.

با قصیده تائیه نام خود را در قاف هُدای مکتب اهل بیت جاودانه ساخت. این قصیده را در مدینه سرود و به طوس برد و به محضر امام علی بن موسی الرضا بار یافت و اجازت خواست که قصیده‌اش را که در مدح و منقبت اهل بیت سروده انشاد کند. سوز درونی شاعر در تک تک ابیات شعله می‌کشید. امام (ع) با شنیدن فراز فراز این قصیده سخت گریست. این چکامه، در حقیقت دفاع نامه‌ای است از جایگاه فراموش شده اهل بیت و مصیبت نامه‌ای سوزناک و حزن‌انگیز و نمایان‌گر تعهد و پای‌بندی دَعْبِلْ به معارف اهل بیت.

این قصیده، 124 بیت دارد با این مطلع:

تجاوَبِنَ بِالْأَرْنَانِ وَالزَّفَرَاتِ

نَوَائِحِ عُجْمِ اللَّفْظِ وَالنَّطْفَاتِ

جواب همدیگر را گفتند و صدا بلند کردند، با ناله‌های سوزناک و آه‌های دردناک، نوحه کننده‌ای چند که لفظ و سخن ایشان فهمیده نمی‌شود.

مراد خوانندگان مرغان است که عشاق را و ارباب اندوه را به وجود می‌آورد. همان/23.

مصاحبه ها، ج3، ص: 23

او در این قصیده، يك يك شهدای اهل بیت را با ذکر مدفن آنان یاد می‌کند و فاطمه (س) را به ندبه و زاری بر آنان دعوت می‌کند:

اِذَا لَمَّ طِمَّ لِحَدِّ فَاطِمٍ عِنْدَهُ

وَقَدَمَاتِ عَطَشَانًا بِشَطِّ فِرَاتِ

وَأَجْرِيَتْ دَمْعَ الْعَيْنِ فِي الْوَجَنَاتِ

قُبُورِ بَكُوفَانٍ وَآخِرَى بِطِيبَةِ

وَآخِرَى بِفَحِّ نَالِهَا صَلَوَاتِي

وَآخِرَى بَارِضِ الْجُوزِ جَانِ مَحَلِّهَا

وَقَبْرِ بِيَاخْمَرِي لَدَى الْعُرْبَاتِ

وَقَبْرِ بِيغْدَادِ لِنَفْسِ زَكِيَّةِ

تَضَمَّنُهَا الرَّحْمَنُ فِي الْغُرَفَاتِ.

ای فاطمه، اگر گمان می‌کردی روزی حسین تو در کنار رود جاری فرات، لب تشنه جان خواهد داد.

در این هنگام، بر چهره می‌کوفتی و از دیدگان اشک جاری می‌ساختی.

ای فاطمه، ای دختر بهترین خلق خدا، برخیز و مویه کن بر ستارگان سوخته آسمان نبوت و امامت، که در زمین برهوت فرو افتاده‌اند.

[برخیز و مویه کن] بر گورهای چند که در کوفه است و مدینه و فح. درود و سلام من بر آنها بادا.

و مویه کن بر گوری که در سرزمین جوزجان [قبر یحیی بن زید بن علی بن الحسین (ع) است] و گوری در باخمی [مکانی بین کوفه و واسط، محل شهادت ابراهیم بن عبدالله بن حسن] زیر سپیدارهای بلند، غریب و تنها افتاده است.

ابن بابویه روایت کرده است:

«دعبل گفت: چون به این بخش از قصیده رسیدم، حضرت امام رضا (ع) فرمود: می‌خواهی در این بخش دو بیت بیفزایم که قصیده تو تمام شود؟»

گفتم: بلی یا ابن رسول الله

امام رضا (ع) این بیت را انشاد کرد:

وَقَبْرٍ بَطُوسٍ يَالَهَا مِنْ مَصِيبَةٍ

الْحَتَّ عَلَى الْأَحْشَاءِ بِالزَّفَرَاتِ

إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا

يُفْرِجُ عَنَّا الْغَمَّ وَالْكَرْبَاتِ

مویه کن بر قبری که در طوس است. وای از این مصیبت

که تا صبح حشر دله را در آتش اندوه می گدازد تا آن که خداوند قائم را برانگیزد و او، بار سنگین غم و اندوه از دل ما بزداید.

دعبل پرسید: یا ابن رسول الله! آن قبری که در طوس است، قبر کیست؟

امام فرمود: قبر من است.»

همان؛ کمال الدین و تمام نعمه، ابن بابویه، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری،

ج 2/374، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم).

13. محتشم کاشانی:

«شمس الشعراء کمال الدین محتشم کاشانی، پسر خواجه میراحمد از خاندانی متمکن در کاشان به وجود آمد [905 هـ. ق] که اصلش از نراق بود ... محتشم ... بازرگان زاده‌ای بود که در آغاز جوانی کار پدر [شعربانی] را دنبال می کرد. سپس از آن کار دست بازداشت و شاعری را شغل شاغل خود ساخت.

و در این فن، شاگردی مولانا صدقی استرآبادی اختیارکرد و با شاعران عصر خود، مانند حیرتی تونی، حالی گیلانی، مجاهدالدین خوانساری، امیرشمس‌الدین محمد کرمانی، میرزا سلیمان جابری اصفهانی (از بزرگان دولت صفوی) ضمیری اصفهانی و وحشی بافقی و دیگران رابطه داشته و با آنان مشاعره و مکاتبه می نموده است

محتشم در اصل و بنیاد شاعری خود، قصیده‌سرایی مداح بود و پادشاهان و بزرگانی مانند شاه تهماسب صفوی، غیاث‌الدین میرمیران حاکم یزد و ... را می ستود.»

(تاریخ ادبیات ایران، دکتر ذبیح‌الله صفا، ج 5،

بخش دوم/ 792-794، فردوس، تهران، 1364).

آنچه نام محتشم را بالا برد و رایت شعر او را افزایش و ثناگوئیه‌ها و مداحیهای او را از پادشاهان و صاحبان مکتب و ثروت، به حاشیه راند، سروده‌های او در رثای اهل بیت و دوازده بند او در مرثیه سالار شهیدان، اباعبدالله الحسین است.

دوازده بند محتشم، از روزگاری که سروده شده تاکنون، بر در و دیوار مساجد و تکایا غم و اندوه سالار شهیدان را فرا یاد می‌آورد و علاقه‌مندان و شیدایان آن عزیز را به دریای غم فرو می‌برد، دریای بی‌ساحل و بی‌کران.

باز این چه شورش است که در خلق عالم است

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین

بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است

این صبح تیره باز دمید از کجا کزو

کار جهان و خلق جهان جمله درهم است

گویا طلوع می‌کند از مغرب آفتاب

که آشوب در تمامی ذرات عالم است

گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست

مصاحبه ها، ج3، ص: 25

این رستخیز عام که نامش محرم است

در بارگاه قدس که جای ملال نیست

سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

جن و ملک بر آدمیان نوحه می‌کنند

گویا عزای اشرف اولاد آدم است

خورشید آسمان و زمین، نور مشرقین

پرورده کنار رسول خدا حسین

مختشم به سال 996، چشم از جهان فرویست و در کاشان دفن شد.

14. حاجی سلیمان کاشانی، معروف به صباحی بیگدلی، از شعرای سده دوازدهم و اوائل سده سیزدهم است.

در بیدگل، 12 کیلومتری شمال شرقی کاشان، دیده به جهان گشود و در روزگار جوانی، دانشهای روز را فراگرفت و به زبان عربی، علوم ادب، احادیث و اخبار، نجوم و ریاضی احاطه یافت. از راه کشاورزی امرار معاش می کرده است و از درآمد کشاورزی استطاعت پیدا کرده به زیارت خانه خدا می رود.

صبحی، در عصر امرای زندیه می زیسته و با آنان ارتباط داشته و به مدح آنان پرداخته است. و

با شاعران روزگار خویش، از جمله هاتف، شهاب و آذر معاصر و معاشر بوده است. طبع صافی داشته و همت بر تتبع طرز فصیحای قدما می گماشته.

لغت نامه دهخدا، ذیل حاجی سلیمان، مقدمه دیوان صباحی بیگدلی.

صبحی بیگدلی، در مدح و مراثی سروده های زیبایی از خود به یادگار گذاشته است. اما ترکیب بندی که در رثای سیدالشهداء سروده، فروزندگی شگفتی دارد و بیان گر استادی و چیره دستی او در آفرینش ترکیب بند.

افتادشا مگه به کنار افق نگون

خور چون سر بریده از این طشت واژگون

افکند چرخ مغفّر زرّین و از شفق

در خون کشیده دامن خفتان نیلگون

اجزای روزگار ز بس دید انقلاب

گردید خاک بی حرکت، چرخ بی سکون

گند امّهات اربعه زآبای سبعه دل

گفتی خلل فتاد به ترکیب کاف و نون

آماده‌ی قیامت موعود هرکسی

مصاحبه ها، ج 3، ص: 26

کایزد وفا به وعده مگر می کند کنون

گفتم محرم است و نمود از شفق ملال

چون ناخنی که غمزده آلایدش به خون

یا گوشواره‌ای که سپهرش ز گوش عرش

هر ساله در عزای شه دین کند برون

یا ساغری است پیش لب آورده آفتاب

بر یاز شاه تشنه لبان کرده سرنگون

جان امیر بدر و روان شد حنین

سالار سروران سر از تن جدا حسین

دیوان صباحی بیدگلی.

صبحاحی به سال 1206 چشم از جهان فرو می‌بندد و در قبرستان بیدگل به خاک سپرده می‌شود.

15. ملاکاظم آذری در خانواه علم و ادب، دیده به جهان گشود. خاندان آذری در بغداد، از خاندانهای نامور بوده‌اند.

علمای بزرگ به سروده‌های او ارج می‌نهادند و آنچه را او می‌سروده، خیلی زود بر سر زبانها می‌افتاده و مردم اقبال شایانی از سروده‌ها و مرثیه‌های او درباره ائمه اطهار (ع) داشته‌اند.

قصیده هائیه او از قصیده‌های جاودان عرب به شمار است. این قصیده بیش از هزار بیت بوده بخشی از آن از بین رفته است.

از رثای امام حسین (ع) سروده:

للّٰه صخره وادی الطّف ما صدعت

الا جواهر کانت حيلة الزمن

من مبلغ سوق ذاك اليوم ان به

جواهر القدس قد بيعت بلائمن

ادب الطّف، جواد شبر، ج 6 / 27.

به خدا سوگند، در دل صخره وادی طف گوهری است که آرایش دهنده روزگاران است.

در روز عاشورا، بازاری برپا گردید که در آن، گوهرهای عالم قدس را به رایگان فروختند.

شیخ عباس قمی، درباره شخصیت ملاکاظم آزری می‌نویسد:

مصاحبه ها، ج 3، ص: 27

«المولی کاظم البغدادی، شیخ اجل ادیب ارباب اوحدی مداح آل احمدی صاحب قصیده هائیه است که در فصاحت و

بلاغت، نظیر ندارد.»

هدیه الاحباب، شیخ عباس قمی / 11، امیر کبیر.

به سال 1213 هـ. ق در بغداد چشم از جهان فرو بسته و در کرخ بغداد، مقبره سید شریف مرتضی دفن شده است.

برای اطلاع بیشتر از شرح حال وی، ر. ک: معارف الرجال، شیخ محمدحرزالدین،

ج 2 / 161 - 163، منشورات کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.

16. هدیه الاحباب، شیخ عباس قمی / 112، امیرکبیر؛ معارف الرجال، شیخ محمدحرزالدین، ج 12 / 162.

17. امام باقر (ع) به ابوریع شامی می فرماید:

«ويحك يا اباالربيع، لا تطلبنَّ الرئاسة ولا تكن ذنباً [ذنباً] ولا تأكل بنا الناس فيفرك الله ولا تقل فينا مالا تقول في أنفسنا فأنك موقوف ومسؤول.» اصول کافی، ج 1 / 298.

وای بر تو ای اباربیع! در پی ریاست مباش و دنباله رو نیز مشو [یا گرگ مباش زیرا در بعضی از نسخه ها ذنباً ضبط شده است] و به دستاویز ما، اموال مردم را مخور که خدا ترا فقیر گرداند و در حق ما آنچه را که خود نمی گوئیم مگو؛ زیرا سرانجام در محکمه عدل الهی خواهی ایستاد و در برابر آنچه گفته ای و هرچه کرده ای مسؤول خواهی بود.

در روایتی دیگر، امام محمدباقر (ع) خطاب به ابی نعمان می فرماید:

«يا اباالنعمان لا تكذب علينا كذبة فتسلب الحنيفية ولا تطلبن ان تكون رأساً فتكون ذنباً ولا تستاكل الناس بنا فتفتقر، فانك موقوف لامحاله ومسؤول. فان صدقت صدقناك وان كذبت كذبناك.» همان / 338.

امام صادق (ع) می فرماید:

«... فرقة احبونا وسمعوا كلامنا ولم يقصروا عن فعلنا ليست؟ كلوا الناس بنا فيملا الله بطونهم ناراً.» تحف العقول / 554.

گروهی ما را دوست دارند و حدیث ما را شنیده اند و در کار ما کوتاهی نکرده اند [ولی اینها مقدمه است] تا به دستاویز ما، اموال مردم را بخورند. پس خداوند، شکمهای آنان را از آتش پرخواهد کرد.

امام علی بن حسین (ع) به قاسم بن عوف می فرماید:

«إياك ان تستاكل بنا.»

پرهیز از آن که به دستاویز ما، مال مردم را بخوری.

امام حسن عسکری (ع) درباره محمد بن نُصَیرِ فهری و حسن بن محمد بابای قمی می فرماید:

«... مستأكلين يأكلان بنا الناس...» بحارالانوار، ج 25 / 319.

18. سوره نحل، آیه 125.

19. احتجاج طبرسی، ج 2 / 458

امام حسن عسکری (ع) از جدش امام رضا (ع) نقل می‌کند که فرمود:

«... ومنهم قوم نصاب لا یقدرون علی القدح فینا. یتعلمون بعض علومنا الصحیحة فیتوجهون به عند شیعتنا ینقصون بنا عند نصابنا. ثم یضیفون الیه أضعافه واضعافه من الأكاذیب علینا الی نحن بُراءُ منها فیتقبله المستسلمون من شیعتنا علی أنه من علومنا، فضلّوا وأضلّوا وهم أضُرُّ علی ضعفاء شیعتنا من جیش یزید علی الحسین بن علی واصحابه فانهم یسلّبونهم الارواح والاموال...».

مصاحبه ها، ج 3، ص: 28

20. کتاب المحجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء نوشته ملامحسن فیض کاشانی، تهذیب و پیراسته کتاب احیاء العلوم ابوحماد محمد بن محمد غزالی طوسی است.

ملاحسین فیض، وقتی می‌بیند کتاب احیاء العلوم غزالی، به طور گسترده در جهان اسلام دامن گسترانده و رویکرد و اقبال به آن، روز به روز فزونی می‌یابد و در بردارنده دانشهای دینی مهمی است و برای آخرت انسان مسلمان سودمند و پای‌بندی به آنها می‌تواند مایه رستگاری باشد و افزون بر اینها، از حُسن بیان و شیوایی نگارش و زیبایی تدوین برخوردار است، بر آن می‌شود و آستین همت بالا می‌زند که با پیراستن آن از موهومات، خرافات، سخنان سست و خردسوز و گمراه‌کننده و آن هم از زبان کسانی که به دروغ‌گویی و افترا بستن به خدا و پیغمبر خدا (ص) شهره‌اند و رفع کاستی بزرگ آن که همانا فروگذاری رکن مهم و بنیادین ایمان: شناخت امامان معصوم - که رسول خدا تمسک به قرآن و آنان را لازمه و رکن ایمان برشمرده - زمینه را برای راهیابی این اثر اثرگذار و بزرگ به میان شیعیان فراهم آورد.

ملاحسن فیض کاشانی، در مقدمه اثر خود، محجة البيضاء، در انگیزه رفع کاستیها و پیراستن احیاء العلوم می‌نویسد:

«... یکی از ارکان مهم ایمان را فروگذاشته و آن را در این کتاب ذکر نکرده است. این رکن مهم، عبارت از شناخت امامان معصوم است که پیامبر خدا (ص) تمسک به قرآن و آنان را سفارش فرموده است. درود خداوند بر همه آنان باد. و نیز بسیاری از مطالب آن، بویژه آنچه در بخش عبادات آمده، مبتنی بر اصول نادرست عامه، و از بدعتها و ساخته‌های فاسد فرقه‌گرایان و هواپرستان است.

همچنین بیش تر اخباری که در آن کتاب نقل شده، به کسانی اسناد داده شده است که به دروغ گویی و افترا بر خدا و پیامبرش مشهورند. و هیچ اعتمادی به گفته‌های آنها نیست و آنچه از سخنان آنها با عقل و دین مطابق است، در احادیثی که اهل عصمت و طهارت و خاندان وحی و رسالت، که درود خداوند بر آنان باد، روایت شده، با بیانی بهتر و سندی محکم‌تر موجود است.

و نیز در آن افسانه عجیب و داستانه‌های شگفت‌انگیزی از صوفیان نقل شده است که بیش تر خردمندان نمی‌توانند آنها را بپذیرند، چه از محدوده عقل بدورند و سود و فایده‌چندانی بر نقل آنها مترتب نیست. این امور و مسائل دیگری از این گونه، باعث اشمئزاز و تنفر حق طلبان طایفه ناجیه امامیه از آن کتاب شده و در نتیجه، طبع اکثر آنها، به مطالعه آن اثر و استفاده از آن راغب نیست.

از این رو، لازم دیدم آن کتاب را از آنچه مایه عیب و زشتی آن است، پاک کنم و تمام مطالب آن را بر اصول محکم استوار سازم که شك و تردید، در آن راه نداشته باشد و در برخی بابهای آن، روایات مناسب هر باب را که از اهل بیت (ع) و پیروان آنان نقل شده و از اسرار و حکمی است که به آنها اختصاص دارد، بر آن بیفزایم...».

الحجة البيضاء، مولی محسن فیض کاشانی،

ترجمه سید محمد صادق عارف (با عنوان راه روشن) ج 10/1،

مقدمه، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی.

21. تذکرة الاولیاء اثر شیخ فریدالدین ابوحامد محمد بن ابوبکر ابراهیم عطاء گدگنی نیشابوری، از عرفای نامور قرن ششم و آغاز قرن هفتم هجری است. این اثر، جایگاه برجسته‌ای در نثر فارسی دارد. بویژه این که در روزگاری به نگارش درآمده که در این فن، آثار بسیار اندکی به این سادگی و روانی و بی‌هیچ تکلف و تصنع در دسترس بوده است.

عطار، در آفرینش این اثر، تمام هم و غم‌اش این بوده که مکارم و مناقب مشایخ طریقت و سیره اولیا و صالحین و چگونگی اوضاع ایشان را در زهد و ورع و ریاضات سخت و مجاهدتهای توان فرسا به رشته تحریر درآورد و مواعظ و پندها و اندرزهای آنان را به علاقه‌مندان این راه، بنیوشاند.

تذکرة الاولیاء، دربردارنده سرگذشت نود و شش تن از اولیاء و مشایخ صوفیه است که با شرح حال امام صادق (ع) شروع و با شرح حال امام محمدباقر (ع) پایان می‌پذیرد.

فریدالدین عطار، به پندار خود در این اثر خواسته نفوس را از شرّ و بدی به دور کند و آدمیان را به راه روشن اولیاء و مشایخ صوفیه به حرکت درآورد؛ اما کژراهه رفته و بسیاری را در باتلاق خردسوز خرافه‌ها گرفتار ساخته است.

راهی که فریدالدین عطار در این اثر، تلاش می‌ورزد نشان دهد، در حقیقت راه نیست، بی‌راه است که انسان را به وادی نابخردی و خلاف شرع و آموزه‌های دین مبین اسلام می‌کشاند.

اکنون، نمونه‌هایی از افسانه‌ها و سخنان سست و بی‌بنیادی که او در شرح احوال مشایخ صوفیه آورده، یادآور می‌شویم، تا روشن شود کژراهه‌روی و دور شدن از آموزه‌های اعتقادی و اخلاقی خردمندانه اسلام، انسان را در چه وادیها و برهوت‌هایی سرگردان می‌کند.

آن‌گاه که از زهد عبدالله مبارک سخن به میان می‌آورد، می‌نویسد:

«پس از توبه به عبادت مشغول شد، تا به درجه‌ای رسید که مادرش روزی در باغ شد، او را دید خفته در سایه گلبنی و ماری شاخ نرگس در دهن گرفته و مگس از وی می‌راند.»

تذکره الاولیاء، فریدالدین عطار نیشابوری، باتصحیح و مقدمه

مصاحبه‌ها، ج 3، ص: 29

میرزا محمدخان قزوینی، ج 1/167، انتشارات مرکزی.

یا این که چرا مالک دینار، به این نام‌بردار شده، می‌نویسد:

«مالک دینار در کشتی نشسته بود، چون به میان دریا رسید، اهل کشتی گفتند: غله کشتی بیار (اجرت سواری کشتی) گفت ندارم. چندانش بزدند که از هوش برفت. (سه مرتبه چنین شد) سرانجام تصمیم گرفتند او را به دریا افکنند. در این هنگام هرچه در آب ماهی بود همه سربرآوردند، هر یک دو دینار زر در دهن گرفته بودند. مالک دست فرا کرد و از یک ماهی دو دینار بستد و بدیشان داد. چون کشتی بانان چنین دیدند در پای او افتادند. او بر روی آب برفت تا ناپیدا شد. از این سبب نام او مالک دینار آمد.»

همان/48.

یا درباره رابعه عدویه، از زاهدان مشهور قرن دوم می‌نویسد:

«نقل است که وقتی دیگر به مکه می‌رفت، در میان راه کعبه را دید که به استقبال او آمد.

رابعه گفت مرا رب البیت باید، بیت را چه کنم.»

همان، ج 67/1.

باز درباره رابعه عدویه، افسانه‌ای دیگر می‌سازد و آن هم از زبان ابراهیم ادهم:

«ابراهیم ادهم، چهارده سال سلوک کرد، تا به کعبه شد (یعنی چهارده سال طول داد و در هر مصلاهی دو رکعت نماز می‌گزارد.) پس از چهارده سال که بدان‌جا رسید، خانه کعبه ندید. گفت: آه، چه حادثه است، مگر چشم مرا خللی رسیده است؟ هاتنی آواز داد که چشم ترا هیچ خللی نیست. اما کعبه به استقبال ضعیفه شده است. ابراهیم را غیرت بشورید و گفت: این کیست؟ بدوید، رابعه را دید که می‌آمد و کعبه جای خویش شد. چون ابراهیم این بدید، گفت: ای رابعه این چه شور و کار و باری است که در جهان افکنده‌ای؟ گفت: شور، من در جهان نیفکندم. تو شور در جهان افکنده‌ای که چهارده سال درنگ کردی، تا به خانه‌ای رسیدی.» همان.

و تزهات و خلاف‌گوییهای بسیاری که برای يك يك مشایخ صوفیه برشمرده و بنیان سست و کژی را در بین مسلمانان گذارده است. همین‌ها سبب گردیده هر فرقه‌ای گام در این راه تارک بگذارد و خود را مجاز بداند برای بالا بردن مقام بزرگان خود در نزد مردم، به کرامات شگفت و نابخردانه روی بیاورد و فضای جامعه اسلامی از سخنان به دور از عقل پر شود و راه برون رفت از آن، یا ممکن نباشد و یا به پیمودن راه‌های دشوار، پریچ و خم و پرهزینه بستگی داشته باشد.

22. «نفحات الانس من حضرات القدس، تذکره مشایخ تصوف، اثر نورالدین عبدالرحمان جامی. اصل این کتاب طبقات الصوفیه نام داشته و تألیف محمدبن حسین سلمی نیشابوری بوده است. سپس خواجه عبدالله انصاری آن را از زبان عربی به زبان هروی تقریر کرده و جامی در ریع آخر قرن 9 ه. ق آن را به فارسی برگردانیده. ترجمه‌ی حال قریب به 600 تن از عارفان زن و مرد را در آن گنجانیده و تا حد امکان تاریخ ولادت و وفات هر یک را نیز بر آن مزید کرده.»

دائرة المعارف فارسی، غلامحسین مصاحب، ج 2/3043،

شرکت سهامی کتابهای جیبی.

این اثر نیز آکنده از خرافات و سخنان سست و نابخردانه است:

درباره ذوالنون مصری می‌نویسد:

«چون جنازه وی بردند، گروهی از مرغان بر سر جنازه وی پر در پر هم بافتند، چنانکه همه خلق را به سایه خود پوشیدند و هیچ کس از آن مرغان، یکی ندیده بود، مگر بر سر جنازه مزنی، شاگرد شافعی، رضی الله عنهما. پس از آن ذوالنون را قبول پدید آمد، دیگر روز بر سر قبر وی نوشته یافتند، چنانکه به خط آدمیان نمی مانست که «ذوالنون حبیب الله من الشوق قتیل الله» هرگاه آن نبشته را بتراشیدند، باز آن را نبشته یافتندی.»

(نفحات الانس، عبدالرحمان احمد جامی، به تصحیح و مقدمه و پیوست

مهدی توحیدی پور/ 33، کتابفروشی محمودی).

23. سنندج، میدان آزادی، 1388 / 2 / 22.

24. این حدیث در مهم ترین منابع حدیثی اهل سنت و شیعه، از قول رسول گرامی اسلام نقل شده است: منابع اهل سنت: صحیح مسلم بن حجاج، ج 2 / 1873 حدیث 36-37؛ مسند احمد حنبل، ج 3 / 14، 17، 26، 59؛ ج 4 / 367-371؛ سنن دارمی 828؛ سنن ترمذی، ج 5 / 662-663، حدیث 3786-3788

مصاحبه ها، ج 3، ص: 30

و

منابع شیعه: بصائر الدرجات، صفار قمی / 412-414؛ تفسیر عیاشی، ج 1 / 5، حدیث 9؛ اصول کافی، کلینی، ج 1 / 294؛ تفسیر قمی، ج 1 / 173؛ خصال، شیخ صدوق / 65، حدیث 97؛ معانی الاخبار، شیخ صدوق / 90-94؛ کمال الدین، شیخ صدوق، ج 1 / 234-241؛ ارشاد، شیخ مفید، ج 1 / 180؛ امالی، شیخ مفید / 135؛ امالی، شیخ طوسی 255 / 547.

حدیث ثقلین با اختلاف الفاظ و برخی افزایشها و کاستیها در منابع نقل شده است، ر. ک: کتاب الله و اهل البيت فی حدیث الثقلین، دلیل ما، قم.

25. سوره بقره آیه 22.

26. سوره فاطر، آیه 37.

27.

«أحسر الناس صفقة رجل أخلق يديه في آماله يساعده الأيام على أمنيته فخرج من الدنيا بغير زاد وقَدِمَ على الله تعالى بغير حُجَّةٍ» زیان کارترین مردم آن کس است که عمری به آرزو گذراند و روزگار وی را به منظور نرساند و از دنیا بی توشه برون رود و در پیشگاه خداوند، دلیلی نداشته باشد.

نهج الفصاحه، ترجمه ابوالقاسم پاینده، حدیث شماره 108.

28. قال رسول الله (ص):

«الامل رحمة لامتی، ولولا الأمل ما أرضعت والدته ولدها ولا غرس نمارس شجراً.» آرزو برای امت من، رحمت است و اگر آرزو نبود، هیچ مادری فرزند خود را شیر نمی داد و هیچ باغبانی، درختی بر نمی نشاند.

میزان الحکمه، ج 1 / 184.